

## درباره‌ی ماهیت ارتجاعی-ایدئولوژیک «موج سبز»

### پاسخی به پاسخ امین قضایی

گرچه این نوشته به‌طور مشخص- پاسخ به‌نوشته‌ی امین قضایی، تحت عنوان «درباره‌ی ماهیت جنبش - در پاسخ به‌عباس فرد»، است که در وبلاگ گورو (<http://guru.blogfa.com>) منتشر شده است؛ اما از آن‌جاکه دریافت امین قضایی از ماهیت «موج سبز»، علی‌رغم سیستم فکری ویژه و ناهم‌سازش، از همان بستری مادیت می‌گیرد که نسل قدیمی‌تر چپ خرده‌بورژوازی به‌مبارزه‌ی طبقاتی و جنبش طبقه‌کارگر نگاه می‌کند؛ از این رو، این نوشته را می‌توان پاسخ به‌همه‌ی آن خرده‌بورژوازی‌های دانشمندی دانست که به‌نوعی پشت «خیزش سبزها» سنگر می‌گیرند، و با توسل به‌مقوله‌ی فراطبقاتی-بورژوازی «دموکراتیزم عام»، هرگونه‌ای از ضداستبدادگرایی را مبارزه‌ی دموکراتیک قلمداد می‌کنند تا ماهیت ارتجاعی-ایدئولوژیک این خیزش را بیوشانند.

امین قضایی دوست جوان و محترمی که او را تنها در عرصه‌ی اینترنت و از میان نوشته‌هایش می‌شناسم- چند روز پس از انتخابات دوره‌ی دهم ریاست جمهوری در ایران مقاله‌ی کوتاهی در مورد «اعتصاب عمومی» و با همین عنوان نوشت که من در مقاله‌ای به‌نام «اعتصاب عمومی در کدام راستا، با کدام هژمونی و با رهبری کدام نهاد؟» به‌نقد و بررسی آن پرداختم.

توقع من از امین قضایی (البته با تصوری که از او داشتم) این بود که اگر به‌این نتیجه رسید که نوشته‌ام ارزش نقد و پاسخ‌گویی دارد؛ پاسخ‌اش جامع، جدلی و حقیقت‌جویانه باشد. اما آن‌طور که من می‌بینم، پاسخ امین بیش از این که حقیقت‌جویانه باشد، اعتباری و تدافعی است. گرچه امین از همان آغاز نوشته‌اش بنا را بر تهاجمی طنزآلوده می‌گذارد و می‌نویسد: «آنچه در ذیل می‌آید، پاسخ به‌نقد مطول رفیق عباس فرد در مقاله‌ای است که... [۱]»؛ ولی جوهره و کُنهِ این تهاجم، تدافعی و اعتباری است. زیرا با نوشتن این عبارت که «البته این را متذکر شوم که مقاله‌ی مذکور طولانی بوده و من به‌تمامی جوانب آن نمی‌پردازم»، در مورد مهم‌ترین محور مقاله‌ی «اعتصاب عمومی در کدام راستا، با کدام هژمونی و با رهبری کدام نهاد؟» [۲]، که به‌سلطه و خطر ایدئولوژیک خیزش سبزها می‌پردازد، سکوت می‌کند. گذشته از این، امین در پاسخ خویش عبارت‌ها و مفاهیمی را به‌من نسبت داده که نه تنها از آن من نیستند؛ بلکه با بعضی از آن‌ها مرزبندی هم دارم. چه خوب بود که امین به‌عنوان واعظ متعظ همان شیوه‌ای را به‌کار می‌برد که در کامنت‌هایش به‌دیگران توصیه می‌کند: «در مورد مسائل سیاسی باید دقت نظر داشت و نباید تفسیرهای کیلویی از متن و نظرگاه سیاسی دیگران کرد. یاد گرفتن این نکته شاید از محتوای بحث مهم‌تر باشد» [۳].

\*\*\*\*\*

حال به‌بعضی از نکاتی می‌پردازم که یا در نوشته‌های خود امین به‌دو گونه‌ی متنافر بیان شده‌اند؛ و یا با واقعیت‌های اجتماعی-طبقاتی هم‌خوان نیستند و در تناقض قرار دارند.

**۱- امین در پاسخ به‌عباس فرد می‌نویسد:** «آن مقاله اعتصاب عمومی را به‌عنوان راه‌کاری برای جداسازی انگیزه‌های اعتراضی مردم از انگیزه‌های جناح اصلاح‌طلب پیشنهاد کرده بود، البته مقاله‌ی من بسیار کوتاه است و تمعداً قصد یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع را نداشت. حوادث بعدی حداقل به‌خود من نشان داد که تصور ابتدایی من از جنبش اخیر و راهکار اعتصاب عمومی، تا چه حد صحیح بود».

**الف)** این ادعا درحالی است که امین قضایی در مقاله‌ی «اعتصاب عمومی» حتی از کلمه‌ی «انگیزه» هم استفاده نمی‌کند تا چه برسد به «جداسازی انگیزه‌های اعتراضی مردم از انگیزه‌های جناح اصلاح‌طلب». در واقع، امین برخلاف ادعایش در «پاسخ به‌عباس فرد»، در مقاله‌ی «اعتصاب عمومی» چنین نوشته بود: «ما بهترین راه حل برای کانالیزه کردن این حرکت خودانگیخته و تبدیل آن به‌یک جنبش سازمان یافته توده‌ای را در اعتصاب عمومی می‌یابیم... چراکه این حرکت، قدرت و ابتکار عمل را به‌طبقه‌ی کارگر واگذار می‌کند و هم‌زمان عرصه‌ای خواهد بود برای پیگیری مطالبات صنفی و رادیکال در تمامی محیط‌های کار و زندگی»؟!

**ب)** گذشته از این تنافرگویی و هم‌چنین صرف‌نظر از این که امین در همان مقاله‌ی «اعتصاب عمومی» هم به‌جای جنبش سازمان‌یافته‌ی طبقاتی از عبارت «جنبش سازمان‌یافته‌ی توده‌ای» استفاده می‌کند؛ می‌بایست از امین سؤال کرد که «جداسازی انگیزه‌ها» در عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی (که ناگزیر طبقاتی است)، چه معنا و مفهومی دارد؟

اگر اساسی‌ترین شاکله‌ی «انگیزه‌ها» دوگانگی - درعین حال وحدت- رابطه‌ی تولیدی-اجتماعی و مناسبات اجتماعی-طبقاتی افراد است [که قطعاً چنین است]، «جداسازی انگیزه‌ها» در عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی تنها می‌تواند به‌معنای جدا کردن صف کارگران و

زحمت‌کشان از صف نیروی‌های هم‌سو با بورژوازی باشد. هرتازه واردی به‌عرصه‌ی واژگان علم سیاست هم می‌داند که اگر توده‌های کارگر و زحمت‌کش بدون جداسازی نسبی انگیزه‌ها، صف‌بندی نسبتاً مستقل طبقاتی و مطالبات معین- دست به‌یک اعتصاب عمومی بزنند تا «این حرکت، قدرت و ابتکار عمل را به‌طبقه‌ی» آن‌ها واگذار کند و «مطالبات صنفی و رادیکال [خویش را] در تمامی محیط‌های کار و زندگی» پی‌گیری نمایند؛ در واقع، به‌شبکه‌ی هژمونیک و نتیجتاً رهبری‌ای تن سپرده‌اند که نه تنها راه‌گشای مبارزه‌ی آن‌ها نیست، بلکه به‌این دلیل که این رهبری هژمونیک همانند روحی فراتر از سازوکارهای مادی، در ورای سازوکارهای مبارزاتی و مطالبات آن‌ها قرار می‌گیرد- درست به‌همان‌گونه که جامعه‌ی طبقاتی ذات زمینی را در وارونگی ذات آسمانی به‌انحلال می‌کشاند- در این دستگاه هژمونیک و رهبری ماورایی‌اش منحل می‌شوند و برای مدت‌های مدید حتی- امکان صف‌بندی مستقل طبقاتی و هم‌چنین طرح مطالبات معین خویش را هم از دست می‌دهند. چراکه حاکمیت مناسبات سرمایه‌دارانه دوگانگی عمده و تعیین‌کننده‌ی را به‌جامعه تحمیل می‌کند که از یک‌سو سلطه‌گر، تثبیت‌خواه، استثمارگر و سرمایه‌دار است؛ و از دیگرسو تحت سلطه، تغییرطلب، استثمارشونده و کارگر.

بدین ترتیب، گذشته از وجه بارز و آشکار جنگِ بلوک‌بندی‌های کنونی قدرت در ایران، که در هردو بلوک‌بندی ارتجاعی است؛ هرگاه که کارگران و زحمت‌کشان به‌هردلیلی- به‌نیروی و راهی سازوکارها، مطالبات، رهبری و توان هژمونیک خویش تن بسپارند، خویش‌نمایی طبقاتی و تاریخی خود را به‌انحلال و اضمحلالی خردکننده و پس‌رونده کشانده‌اند. چنین وضعیت مفروضی به‌معنای این است که کارگران و زحمت‌کشان نه تنها هم‌اکنون- دست‌های خود را به‌علامت تسلیم به‌بردگی بالا برده و خواهان حذف شأن انسانی خود شده‌اند، بلکه چنین نیز معنی می‌دهد که آن‌ها مقدمات بردگی بیش‌تر و سخت‌تر فردای فرزندان خود را هم فراهم ساخته‌اند.

گرچه کاربرد منطق دیالکتیکی اندیشه‌ی مارکس (یعنی: فعلیت عملی، سازمان‌یافته و هژمونیک سوژه‌ی انقلابی در رابطه‌ی درونی-بیرونی مبارزات کارگری)، از تصویرپردازی‌های خطی و دترمینیستی [یعنی: این باور رفرمیستی که مبارزه‌ی کارگران الزاماً با «مطالبات صنفی»، اقتصادی و رفاهی در «محیط‌های کار و زندگی» آغاز می‌شود] اساساً فراتر می‌رود؛ و «پیگیری [هم‌زمان] مطالبات صنفی و رادیکال در تمامی محیط‌های کار و زندگی» را بر بستر شرایط انقلابی یا پیش‌انقلابی می‌پذیرد؛ و حتی برآمد اعتصاب عمومی در چنین شرایطی را توصیه می‌کند؛ اما آن‌چه از جنبه‌ی معرفت‌شناسی امین و بسیاری از جریان‌ها چپ را در وضعیت کنونی به‌صدور فراخوان فاجعه‌برانگیز اعتصاب عمومی کشانده است، دریافت طبقاتی و آرزومندانه‌ی آن‌ها از خیزش ارتجاعی سبزه‌ها به‌مثابه‌ی یک موقعیت انقلابی یا پیش‌انقلابی است. در واقع، امین و نمونه‌های مسن‌تر و به‌اصطلاح استخوان خردکرده‌تر از او- به‌عمد یا شاید هم سهواً- فراموش کرده‌اند که «اعتصاب عمومی» همواره- تابعی از آن موقعیت هژمونیک خاصی است که این اعتصاب بر بستر آن واقع می‌شود. بدین ترتیب که اگر تبدلات انقلابی در رابطه‌ی درونی-بیرونی توده‌های کارگر به‌موقعیت هژمونیک و نسبتاً سراسری و ساختارمند رسیده باشد، احتمالاً می‌تواند به‌سلاح بُرنده‌ی طبقاتی تبدیل شود و توده‌های پراکنده‌ی کارگر را به‌طبقه‌ای با خودآگاهی نسبی طبقاتی فرابرویاند؛ و برعکس، اگر چنین اعتصابی در عمومیت خویش- بر فرض وقوع- تحت سلطه‌ی یک هژمونی ارتجاعی (مانند سلطه‌ی ارتجاعی سبزه‌ها در شرایط کنونی) مادیت بگیرد، به‌مثابه‌ی ابزاری در جنگ قدرت بورژواها کارکرد خواهد داشت که پایه‌های سازمان‌پذیری طبقاتی توده‌های پراکنده‌ی کارگر را از «درون» می‌خود تا پس از فروکش جنگ قدرت، صرف‌نظر از شکل و چگونگی آن، همان توده‌ی پراکنده اما اینک مایوس و سرخورده- را در «بیرون» (یعنی: بازار فروش نیروی کار) به‌قیمت ارزان‌تر در اختیار سرمایه اجتماعی بگذارد و بیش از پیش به‌دار و درفش دولت پاسدار این‌گونه از اجتماعیت بسپارد.

از مقایسه‌ی این تصویر با تصویری که امین قضایی از پروسه‌ی رشد و گسترش مبارزات کارگری می‌پردازد [«ما بهترین راه حل برای کانالیزه کردن این حرکت خودانگیخته و تبدیل آن به‌یک جنبش سازمان یافته توده‌ای را در اعتصاب عمومی می‌یابیم»]، می‌توان به‌این نتیجه رسید که رابطه‌ی «ابژه» و «سوژه» نزد امین قضایی بیش از این که جنبه‌ی عام و متدولوژیک داشته باشد و بتوان به‌مثابه‌ی سلاح در نبرد طبقاتی از آن استفاده کرد، به‌مثابه‌ی ابزار، تابع آن وضعیت خاصی است که او را به‌هردلیلی- برمی‌انگیزاند. گرچه امین در کوتاه‌نوشته‌های شاعرانه-فلسفی‌اش گاه از تقدم سوژه بر ابژه، گاه از یگانگی این‌دو، در پاره‌ای اوقات از رابطه‌ی چرخشی و فعالانه و تغییردهنده‌ی آن‌ها، در بعضی موارد از «تغییر بر روی ابژه» گفتگو می‌کند، و حتی بعضاً به‌واسطه‌ی ایمازهای اسطوره‌ای تصویر گنگی از این رابطه [ابژه و سوژه] ترسیم می‌نماید؛ اما در فراخوان به‌اعتصاب عمومی- شاید ناخواسته- یک‌بار سوژه (یعنی: آگاهی و اراده‌ی عملی گروه‌بندی‌های پراکنده‌ی کارگری) را در ابژه (یعنی: شبکه‌ی ساختارمند و هژمونیک «خیزش سبزه‌ها») منحل می‌کند تا به‌نتیجه‌ی دل‌خواه خویش (یعنی: حمایت همه‌جانبه از «موج سبز») برخیزد. اما حقیقت این است که آن‌چه به‌لحاظ متدولوژیک بین مارکس و فوئرباخ (از یک طرف) و بین مارکس و هگل (از طرف دیگر) دره‌ی بسیار عمیقی ایجاد می‌کند، همین تبیین رابطه‌ی سوژه و ابژه به‌مثابه‌ی یک مجموعه‌ی دوگانه‌ی واحد از طرف مارکس است.

گرچه در ادامه‌ی نوشته به این نکته‌ی کلیدی بازمی‌گردم؛ اما مقدماً لازم به توضیح است که تبیین ذهنی و دل‌خواسته از جنبش‌کارگری و خیزش سبزها، با توجه به توان ساختاری این خیزش، به‌مثابه‌ی رابطه‌ی سوژه و ابژه شگرد القایی فریبنده‌ای است. این شگرد القایی -عملاً- «فصل» بین این دو «جنس» را به‌رابطه دو جنبش هم‌ارز تقلیل می‌دهد که مثلاً یکی ضعیف‌تر و دیگری قوی‌تر است. در صورتی که صرف‌نظر از تفاوت ظرفیت‌ها و امکانات تاریخی جنبش‌کارگری در مقابل جنبه‌ی ارتجاعی و ضدتاریخی خیزش سبزها، حتی بی‌ساختاری و عدم تشکل یکی (به‌مثابه‌ی طبقه‌کارگر) و ساختارمندی و تشکل نیرومند دیگری (به‌مثابه‌ی بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌دار) عملاً «فصل» کیفیتاً متفاوتی را نشان می‌دهد که می‌تواند هرگونه کنش عمومی و سراسری کارگران بی‌ساختار و پراکنده را به‌جیب آن بخشی از بورژوازی بریزد که ضمن برتری مطلق ساختاری و تشکیلاتی، در «اپوزیسیون»<sup>[1]</sup> هم قرار گرفته است.

حقیقت این است که تعادل و توازن کنونی کلیه نیروهای درگیر در سیاست‌های کلان و مملکتی، به‌هیچ‌بخش یا قسمتی از توده‌های عظیم -اما- پراکنده‌ی کارگری این امکان و فرصت را نمی‌دهد که در این عرصه حضور مستقل و درعین‌حال مستقیم داشته باشند. چراکه در این وضعیت خاص هرگونه کنش توده‌ای مستقیم در عرصه‌ی سیاست‌های کلان (اعم از سراسری یا منطقه‌ای)، به‌دلیل پراکندگی -عملاً- با استقلال طبقاتی کارگران به‌تناقض می‌رسد و نتایج حاصله به‌جیب یکی از طرفین این جنگ کیفی قدرت ریخته می‌شود. بنابراین، در تعادل و توازن قوای فی‌الحال موجود طبقاتی، تنها پراتیک و تلاشی که توده‌های میلیونی کارگر می‌توانند داشته باشند، همان مبارزه‌ای است که هم‌اکنون در قالب صدها اعتصاب و تحصن و غیره با مطالبات معین- در جریان است. آن‌چه این جنبش به‌لحاظ سیاست‌های کلان و مملکتی ناتوان را می‌تواند یک گام درست و واقعی به‌پیش ببرد، تدارک نظری و به‌ویژه حمایت عملی از ایجاد انواع تشکل‌های کارگری و طبقاتی است. از این‌رو، همه‌ی آن تشکل‌ها یا افرادی که کارگران را به‌نحوی به‌عرصه‌ی سیاست‌های کلان و دولتی دعوت می‌کنند و به‌نوعی فراخوان به‌اعتصاب عمومی می‌دهند، در روی‌کرد پاسیویستی و تقدیرگرایانه‌ی خویش، هژمونی یکی از بلوک‌بندی‌های جنگ قدرت را به‌نوعی پذیرفته‌اند و صرف‌نظر از توجیهات نظری -عملاً- در راستای منافع یکی از بلوک‌بندی‌های جنگ قدرت (یعنی: سبزها) فعالیت می‌کنند. به‌هرروی، فراخواندن کارگران و زحمت‌کشان به‌اعتصاب عمومی -حتی اگر بر بستر یک جنبش انقلابی و با واسطه‌ی مساعدت شرایط پیش‌بینی نشده و ویژه‌ای صورت بگیرد- متضمن کار تدارکاتی سنگین، نقشه‌مند، انقلابی و ضرورتاً تاریخی است که پُرش از آن معنایی جز تسلیم‌طلبی و تقدیرگرایی در مقابل وضعیت به‌غایت پیچیده‌ی جنگ بلوک‌بندی‌های سرمایه و همچنین مبارزه‌ی طبقاتی در ایران ندارد. نمونه‌ی بارز این پُرش تقدیرگرایانه مقایسه‌ی اعتصابات دهه‌ی ۶۰ میلادی در اروپا (که در بستری پیش‌انقلابی مادیت‌گرفت) با خیزش سبزهاست که وجوداً ضدکمونیستی، خرده‌بورژوازی، ضدکارگری، الله‌اکبری و ارتجاعی است.

گرچه مارکس (به‌عنوان پایه‌گذار دانش مبارزه‌ی طبقاتی) در تئوری و خصوصاً پراتیک خویش چنین ملحوظ می‌دارد که جنبه‌ی عام متدولوژی باید در برابر هررابطه‌ی خاصی دوباره پیکرتراشی شود و با قبول مَهر ویژگی آن نسبت، از آن گذر کرده و عامیت خود را دوباره بازیابد؛ و این به‌معنی تغییرپذیری روش تحقیق و هم‌سازی آن با موضوع خاص تحقیق است؛ اما نه مارکس و نه دانش مبارزه‌ی طبقاتی در کلیت تاریخی خویش هرگز- روش تحقیق را تابع موضوع تحقیق نمی‌کنند. چراکه، در این صورت، به‌جای ذات هم‌راستا و مونیستیکی هستی، به‌دنیای متکثر و فاقد رابطه‌ای می‌رسیم که اگر هم دگرگون‌شونده باشد، دگرگونی‌اش ورای اراده‌ی تاریخی انسان است. این همان نقطه‌ای است که فوئرباخ و هگل را (علی‌رغم همه‌ی تفاوت‌هایشان) به‌هم می‌آمیزد تا در نهایت (که از همان آغاز، مقدمات آن را می‌چینند) به‌توجه وضعیت موجود بروند. شایسته‌ی یادآوری است که تمامی دستگاه‌سازی‌های مارکسیسم دانشگاهی و ژورنالیست، منهای بعضی آرایه‌های به‌اصطلاح دیالکتیکی و رادیکالی که به‌خود می‌بندند، در مقدمه و نتیجه، کاریکاتوری از آن «نقطه‌ای هستند که فوئرباخ و هگل را (به‌مثابه اوج اندیشه‌ی ماقبل مارکسی) به‌هم می‌آمیزد.

به‌بیان دیگر، تفاوت بین پراگماتیسم کاسیکارانه و خرده‌بورژوازی با مارکسیسم انقلابی، تاریخی و کارگری در این است که مارکسیسم به‌وحدت مونیستی تاریخ باور دارد و این باور را از پس روش تحقیق ماتریالیستی-دیالکتیکی‌اش به‌عرصه تبادل اندیشه و عمل وارد می‌کند؛ در صورتی که پراگماتیسم کاسیکارانه و خرده‌بورژوازی با تکیه به‌تخصّل و منطق پوزیتویستی‌اش (که نهایتاً برگردان ریاضی‌گونه‌ای از همان منطق ایستا و ارسطویی است)، متدولوژی را تابع موضوع تحقیق می‌کند؛ و به‌بهانه‌ی حذف ماورایی‌گرایی و پیش‌نهادی «مطالبات آزادی‌خواهانه»<sup>۱</sup> کلی راهسپار به‌سوی جامعه‌ی باز و به‌اصطلاح دموکراتیک، روندهای آرمان‌گرایانه-تاریخی و هم‌چنین دموکراتیزم ویژه‌ی برخاسته از موقعیت و مبارزات طبقه‌کارگر را به‌پای دوستان جامعه‌ی باز (که همان دشمنان هژمونی کمونیستی برخاسته از جنبش کارگری هستند) قربانی می‌کند. براساس همین شیوه‌ی تحقیق است که می‌توان بر بستر جنگ بلوک‌بندی‌های قدرت به‌سفسطه روی آورد و این سؤال را مطرح کرد که: «چرا باید مطالبات آزادی‌خواهانه را ملک طلق طبقه‌ی متوسط یا بورژوازی بدانیم؟»

کدام ابله، شاید یا جنایت‌کاری چنین توصیه و تبلیغ می‌کند که «باید مطالبات آزادی‌خواهانه را ملک طلق طبقه‌ی متوسط یا بورژوازی بدانیم؟» مگر در سلطه‌ی بی‌چون و چرای روابط و مناسبات سرمایه‌دارانه‌ی امروز [که فراتر از گسترش جهانی‌اش در اعماق ده‌کوره‌های

افریقا، از درون هم فردیت افراد را تحت سلطه و کنترل دارد و به‌ساز خویش می‌رقصاند، حقیقتاً به‌جز طبقه‌کارگر هم نیروی دموکرات و آزادی‌خواه دیگری وجود دارد که کسی به‌این نتیجه برسد که «باید مطالبات آزادی‌خواهانه را ملک طلق طبقه‌ی متوسط یا بورژوازی بدانیم»؟ مگر مطالبات ۱۵ ماده‌ای تشکل‌های کارگری در اول ماه مه [۴] که به‌بازداشت و گروگان‌گیری بیش از ۲۰۰ نفر از فعالین کارگری منجر گردید، دموکراتیک و آزادی‌خواهانه نبود؟ اگر چنین بود [که قطعاً بود]، پس چرا «دموکرات‌ها» و «آزادی‌خواهان» سینه‌چاک بلوک‌بندی موسوی و موج سبز از این رادیکال‌ترین شکل بروز دموکراتیزم و آزادی‌خواهی ممکن حمایت نکردند؟ از این گذشته، چرا همین امروز آقای موسوی، کروبوی و صدها تن از منادیان و پیشوایان موج سبز یا حتی همین امثال امین قضایی‌ها [که جنبش در خیابان را مقوله‌ای متمایز از بلوک‌بندی‌های قدرت و موج سبز می‌دانند] همان مطالبات ۱۵ ماده‌ای را به‌رسمیت نمی‌شناسند و فراخوان نمی‌دهند که دموکرات‌ها و آزادی‌خواهان به‌خیابان بیایند و خواستار آزادی منصور اسانلو و به‌رسمیت شناختن سندیکای کارگران واحد بشوند؟ مگر هم‌اکنون مطالبه‌ی دستمزد معوقه‌ی کارگران هفت‌تپه و لاستیک البرز و هزاران واحد تولیدی-خدماتی دیگر امری ضددموکراتیک و مغایر با آزادی‌خواهی است که موج سبز حتی نیم‌نگاهی هم به‌آن نمی‌کند تا از کارگران و زحمت‌کشان فقط-دلبری کرده باشد؟ مگر فاصله‌ی بین خط فقر و دستمزد پایه کارگران، همان ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومن ماهیانه‌ای نیست که خانواده‌های کارگری را به‌ضددموکراتیک شکل ممکن به‌بردگی می‌کشاند و از اساسی‌ترین مواهب زیست و زندگی محروم‌شان می‌کند؛ پس چرا هیچ‌یک از رهبران، منادیان و نیروهای اجرایی و خیابانی موج سبز در این مورد اساسی آزادی‌خواه و دموکرات نیستند؟

پ) امین ادعا می‌کند که مقاله‌اش [یعنی: مقاله‌ی «اعتصاب عمومی»] بسیار کوتاه بوده و «تعمداً قصد یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع را» نداشته است. گرچه یکی از مشخصات بسیاری از نوشته‌های امین قضایی در «کوتاه» بودن آن‌هاست و از کنایه‌ها و گلایه‌های او در «پاسخ به‌عباس فرد» چنین برمی‌آید که نسبت به‌نوشته‌های بیش‌تر از یکی‌دو صفحه هم حساسیت دارد؛ اما واقعیت این است که عدم ارائه‌ی «یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع» به‌ویژه در اوضاعی که به‌زعم امین یک اعتصاب عمومی را می‌طلبد-هیچ‌گونه ربطی به «کوتاه» یا بلند بودن یک نوشته ندارد. پس، راز عدم ارائه‌ی «یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع» و هم‌چنین فراخوان به‌اعتصاب عمومی را باید در جای دیگری جستجو کرد.

اما حقیقتاً چگونه منصور است که یک فعال دانشجویی یا سیاسی (برای مثال: امین قضایی) مارکسیسم را دانش مبارزه‌ی طبقاتی بداند و بدون ارائه‌ی «یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع»، همگان (و از جمله کارگران و زحمت‌کشان) را به‌اعتصاب عمومی فراخواند؟ تنها جوابی که به‌این پرسش می‌توان داد، این است که اگر مارکسیسم برای این شخص آرایه‌ای به‌اصطلاح روشن‌فکرانه نباشد که هرآن بتواند از آن فاصله بگیرد؛ لابد او، خودش را «پیامبری هوشمند» [۵] می‌داند که موضوع کار و فراخوان‌اش «یابوهای به‌ت‌زده» ای هستند که باید برانگیخته گردند و به‌راه راست هدایت شوند. گرچه این دو روی کرد به‌جنبش‌کارگری در گُنه و جوهره یکی است و آمیخته‌ای از آن‌ها هم قابل تصور و ترسیم است؛ اما مشخص‌تر از کرشمه‌گویی نظری (یعنی: در آن‌جا که پای داد و ستدهای معمول و هم‌چنین پای قانون و حقوق در میان است)، اگر یک پزشک بدون بررسی علمی بیمار و بیماری دستورالعمل یا نسخه تجویز کند، مرتکب جرم شده و باید تاوان این جرم را بپردازد. ناگفته پیداست که این تاوان‌پردازی برای کسی که پزشک نیست و به‌هدرلبلی در نقش و جلد پزشک ظاهر می‌شود، به‌مراتب سنگین‌تر و جدی‌تر است.

حال یک‌بار دیگر به‌این حکم امین برگردیم که در مقاله‌ی اعتصاب عمومی، «تعمداً قصد یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع را» نداشته است. چرا او چنین می‌گوید؟

آیا مارکسیسم دانش مبارزه‌ی طبقاتی نیست؟ آیا فراخوان یا دعوت به‌اعتصاب عمومی از طرف هرکس و با هرانگیزه‌ای- امری سیاسی، طبقاتی و آگاهانه نیست؟ اگر پاسخ این دو سؤال مثبت باشد [که قطعاً چنین است]، قصد واقعی امین از این‌که هم کارگران را به‌اعتصاب عمومی فرامی‌خواند و هم می‌گوید «تعمداً قصد یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع را» نداشته است، چیست؟ آیا این یک تناقض صرفاً نظری است یا بنا به‌وحدت متضاد سوژه-ماجره به‌دیدگاه، خاستگاه و پایگاه طبقاتی امین هم برمی‌گردد؟

ت) امین در نوشته‌ی «دربارهی ماهیت جنبش/در پاسخ به‌عباس فرد» می‌نویسد: «حوادث بعدی حداقل به‌خود من نشان داد که تصور ابتدایی من از جنبش اخیر و راهکار اعتصاب عمومی، تا چه حد صحیح بود». هرکس که اخبار مربوط به‌وقایع جاری در ایران را دنبال کند، می‌داند که هنوز یک «اعتصاب عمومی» در ایران شکل نگرفته است؛ پس، چرا امین ادعا می‌کند که «راهکار اعتصاب عمومی، تا چه حد صحیح بود»؟ پاسخ معقول و ساده این است که امین از یک طرف شایعه‌ی کم‌کاری پاره‌ای از کارکنان سبزپوش دستگاه‌های دولتی را به‌شبهه‌ی القایی و موج سبزی، اعتصاب عمومی قلمداد می‌کند؛ و از طرف دیگر هندوانه زیر بغل کارگران و کمونیست‌ها می‌گذارد که: «چرا باید مطالبات آزادی‌خواهانه را ملک طلق طبقه‌ی متوسط یا بورژوازی بدانیم و تصور کنیم طبقه‌ی کارگر در خیابان‌ها حضور ندارد و مطالبات دموکراتیک هرگز جزو مطالبات کارگران نیست و نمی‌تواند باشد»؟

بنابراین، امین قضایی «تعمدا» از «یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع» طفره می‌رود و بنا به پایگاه طبقاتی و گرایش سیاسی‌اش نمی‌تواند ببیند که «مطالبات آزادی‌خواهانه... و دموکراتیک» در رابطه با کارگران، «طبقه‌ی متوسط» و «بورژوازی» -منه‌ای اشتراک در واژگان- از زمین تا آسمان یا به عبارت روشن‌تر از زمین فروش نیروی کار تا آسمان خرید این کالای مولد ارزش تفاوت دارد. درحقیقت، آن نکته یا مسئله‌ای که امین در رابطه با «مطالبات آزادی‌خواهانه... و دموکراتیک» به فراموشی می‌سپارد، وجود روابط و مناسباتی است که از سکون ذهنی واژگان درمی‌گذرد تا جامعه‌ی عینیت مفهوم را بر این اندام‌های شبه‌آسا بیوشانند. بر این اساس می‌توان گفت: آری! آزادی، آزادی‌خواهی و دموکراتیسم (همانند بسیاری از دیگر واژگان مربوط به عرصه‌ی اقتصاد، سیاست، جامعه و غیره) در رابطه با کارگران و زحمت‌کشان مفاهیمی را می‌رسانند که نزد بورژوازی و خرده‌بورژوازی یک ناپه‌نجاری تمام‌عیار است. برای مثال: آزادی نزد صاحبان ریز و درشت سرمایه در عام‌ترین معنای خویش: آزادی خرید نیروی کار از اشخاصی است که از هرگونه مالکیتی برابرها و ادوات تولید آزاد شده باشند. بر همین سیاق است که آزادی در عام‌ترین معنای سرمایه‌دارانه‌اش، بردگی عام برای کارگران است.

اگر کارگران از طریق فروش نیروی کار خود و پیامد ناگزیر آن (یعنی: تولید ارزش اضافی) گذران معاش می‌کنند و از همه‌ی امکانات زندگی انسانی محروم می‌شوند؛ اگر بورژوازی از طریق خرید نیروی کار کارگران و پیامد ناگزیر آن (یعنی: سود، انباشت سرمایه و مصرف خارج از چرخه‌ی تولید) زیست اشرافی‌اش را برپا می‌سازد و کارگران را از همه‌ی امکانات زندگی انسانی محروم می‌کند؛ و در این میانه، اگر طبقه‌ی به اصطلاح متوسط (یا به بیان دقیق کلام: خرده‌بورژوازی) در همه‌ی ابعاد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی همانند تجسّدی از دوآلیسم- بین کارگران و سرمایه‌داران می‌ایستد تا در تواتری از طنازی و رقص مرگ، سهم بیش‌تری از ارزش‌های اضافی تولید شده توسط کارگران را به جیب بزند و ضمن لیسیدن چکمه‌ی جناحی از بورژوازی، به همین تولیدکنندگان ارزش‌های اضافی افاده بفروشد؛ پس، چرا امین قضایی با این شگرد که «مطالبات آزادی‌خواهانه... ملک طلق طبقه‌ی متوسط یا بورژوازی» نیست، کارگران را به پی‌گیری همان مطالبه‌ای دعوت می‌کند که دقیقاً بخشی از بورژواها و خیل قابل توجهی از خرده‌بورژواها طالب آن هستند؟

گرچه بعید نیست که پاره‌ی بسیار محدودی از کارگران به‌طور پراکنده- به موج سبز دل بسته باشند و در تظاهرات خیابانی حاضر شده باشند؛ اما گفتگو از «حضور طبقه‌کارگر در خیابان‌ها» بیش‌تر به یک بلف سیاسی می‌ماند تا تصویر حقیقت‌جویانه‌ای از رویدادهای پس از اعلام نتایج انتخابات.

اگر امین و امثالهم از جنبه‌ی عمومی زبان و سکون واژگان گامی به جلوتر برمی‌داشتند، به سادگی می‌فهمیدند که «مطالبات آزادی‌خواهانه... و دموکراتیک» برای کارگران (به‌ویژه در شرایط کنونی) عمدتاً نه مطلقاً- بیان اقتصادی-تشکیلاتی دارد و مسائل محوری آن عبارتند از: تأمین امنیت شغلی، پرداخت دستمزدهای معوقه، حذف قراردادهای موقت، گسترش انواع بیمه‌ها (از بیمه‌ی درمانی-تأمینی گرفته تا بیمه‌ی بیکاری و از کارافتادگی و غیره)، پرداخت واقعی دستمزد، برابری دستمزد زنان و مردان کارگر، توقف کار کودکان، آزادی کلیه زندانیان سیاسی (از جمله آزادی فعالین کارگری)، برپایی انواع تشکلهای کارگری (بدون دخالت‌های آشکار و پنهان دولت)، به رسمیت شناختن روز جهانی کارگر و حمایت از مطالبات دیگر نیروهای هم‌سو با طبقه‌کارگر. در صورتی که «مطالبات آزادی‌خواهانه... و دموکراتیک» برای آن مجموعه‌ی هم‌گون-ناهم‌گونی که خیزش سبزها را می‌سازند، در گویش‌های متفاوت اما- جوهره‌ی ایدئولوژیک اجتماعاً هم‌جهت‌اش، حول محور مسئله‌ی ریاست جمهوری، بازتقسیم قدرت در همین جامعه، ابقای همین روابط و مناسبات تولیدی-اجتماعی و در اوج آرزومندانه و رؤیایی‌اش برای بخش بسیار ناچیزی از چپ‌های موسوم به رادیکال، بود و نبود جمهوری اسلامی (نه بود و نبود نظام سرمایه‌داری) است.

گرچه مطالبات دموکراتیک کارگری در لحظه‌ی حاضر رأساً توجهی به جابه‌جایی طبقات، افشار یا بلوک‌بندی‌های در قدرت ندارد؛ و به‌طور کلی فاقد بار سیاسی آشکار در این زمینه‌ی خاص است؛ اما رابطه‌ی این مطالبات با چرخه‌ی تولید سرمایه‌دارانه و وضعیت عمومی کارگران و زحمت‌کشان در ایران به‌گونه‌ای است که در صورت تداوم (حتی با افت و خیزهای ناشی از سرکوب‌های دولتی) سازی دینامیزی است که بارزترین نشانه‌اش گسترش تشکلهای پذیرنده و سازمان‌یابی در میان نیروی‌های پراکنده‌ی کارگری است. عمل کرد و نتیجه‌ی ناگزیر این دینامیزم، «مطالبات آزادی‌خواهانه... و دموکراتیک» کارگری را نه تنها به‌طور فزاینده‌ای به عمل در حوزه‌ی سیاست و چگونگی آن می‌کشاند، بلکه با گذر آگاهانه از کشمکش‌های سیاسی در میان بلوک‌بندی‌های طبقه‌ی حاکم، به راه‌کارها و تبدلات سوسیالیستی و انقلابی هم می‌رسد.

گرچه می‌توان پیش‌بینی کرد که احتمال به‌قدرت رسیدن خیزش سبزها اندکی از صفر بیش‌تر است؛ با این وجود، اگر پتانسیل هم‌ژمونیک این خیزش (به هر صورت متصور، با سرکردگی موسوی یا بدون دارودسته‌ی او) گسترش بیش‌تری بگیرد و سلطه‌ی ایدئولوژیک خویش را (حتی برای یک دوره‌ی ۵ ساله) برفراز «مطالبات آزادی‌خواهانه... و دموکراتیک» خرده‌بورژوازی متوسط و پاره‌ای از بورژواها-تماماً- به‌هتزاز درآورد؛ در این صورت مفروض «مطالبات آزادی‌خواهانه... و دموکراتیک» کارگری با چنان مکانیزم تخریب‌کننده‌ای

مواجه خواهد شد که می‌توان گفت: شدت بازدارندگی آن حتی از سرکوب‌گری‌های چهار سال گذشته هم (اعم از دولتی و غیردولتی‌اش) بازدارنده‌تر خواهد بود. چراکه در صورت تحقق چنین احتمالی - یعنی، گسترش هژمونیک موج سبز - کلیت نظام سرمایه‌داری به‌مثابه اجتماعیت سرمایه در مقابله با مطالبات دموکراتیک کارگری (فراتر از سرکوب‌های پوزیسیون دولتی که عمدتاً از بیرون اعمال می‌شود)، به‌ابزار آرمانی-ایدئولوژیک و درونی‌ای نیز مسلح می‌گردد که هم در «پوزیسیون» است و هم خیل وسیعی از نظریه‌پردازان و شهیدان را (به‌مثابه قلب تاریخ) در چنجه دارد. این مشروعیت آرمانی-ایدئولوژیک از طرف «پوزیسیون» بورژوازی و ارتجاعی، در توازن با آن بخشی از بورژوازی که در وضعیت پوزیسیون قرار دارد، ابتدا عمق روح و جان فعالین کارگری و کمونیست را از درون و بیرون می‌کوبد تا سپس بتواند هرگونه تصویری از بیمه، حداقل دستمزد، حمایت قانونی از کارگر، قانون کار، تأمین شغلی و تشکل کارگری را از رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار کنار بگذارد. این تعرضی است که همین الان هم اولین نتایج عملی خود را داده است. تشکل شورای اسلامی کار از طرف دارودسته‌های موج سبزی خانه‌کارگر، به‌موازات سندیکای مستقل کارگری در هفت‌تپه، عملاً نشان‌دهنده‌ی این است که این جانیان پاسداران سرمایه کدام سرنوشت را برای جنبش کارگری و هم‌هی فعالین صدیق آن رقم خواهند زد[۶].

این بازدارندگی به‌گونه‌ای دیگر و با احتمال بیش‌تری هم می‌تواند واقع شود.

اگر بلوک‌بندی خامنه‌ای-احمدی‌نژاد [یعنی: داروسته‌هایی که علی‌رغم همه‌ی تنافزهای درونی و بیرونی‌شان با اسم رمز اصول‌گرایی دور هم جمع شده‌اند و برتمام ارکان زندگی و حتی وجدان جامعه فرمان می‌رانند] بخواهند ویا بتوانند بساط بگیر و ببند و یک‌ش‌ده‌ی ۶۰ را در برابر جوان‌هایی بگسترانند که با توسل به‌انتخابات و موسوی به‌خیابان ریختند تا فردیت تحقیر شده‌ی اجتماعی خویش را بازبسازند؛ آن‌گاه، جامعه چنان سیلی محکمی خواهد خورد و چنان درهم رفته و با سقوط تبادلات و ارزش‌های انسانی مواجه خواهد شد که ردالت، شقاوت، چپاول و در یک کلام قبحگی در همه‌ی ابعاد اجتماعی به‌عالی‌ترین معیار زندگی همگان (اعم از کارگر و روشن‌فکر بورژوا و غیره) تبدیل خواهد شد. سرکوب سازمان‌یافته‌ی دولتی، در سایه چنین وضعیت نابهنجار و اسفناکی، دمار از جنبش و نهادهای کارگری درمی‌آورد و نفس قریب به‌مطلق فعالین کارگری و کمونیست را خواهد گرفت.

از این‌رو، معقول‌ترین، دموکراتیک‌ترین و انقلابی‌ترین چاره‌ی مقابله با این دو وضعیت محتمل یا ترکیبی از آن‌ها، این است که کارگران و زحمت‌کشان (اعم از زن و مرد و پیر و جوان) با استفاده‌ی خردمندانه و فعال از فرصت موجود، همه‌ی نیروی خود را برمحور ایجاد انواع تشکل‌ها و نهادهای کارگری علنی، نیمه‌علنی یا مخفی متمرکز کنند. کمیته‌های کارخانه‌ی مخفی، شوراهای (اعم از کارخانه‌ای و محلی و منطقه‌ای)، سندیکاهای، تعاونی‌های خودیار، هسته‌های کمونیستی-کارگری مخفی، محافل مطالعاتی و کلوب‌های فرهنگی نیمه‌مخفی نمونه‌های شناخته شده‌ی این نهادها و تشکل‌هاست.

وضعیت کنونی جامعه‌ی ایران به‌گونه‌ای است که هرگام کوچکی در راستای تشکل طبقاتی و کارگری (یعنی: گذر از پراکندگی موجود)، درعین‌حال سازنده‌ی خیز بلندی است به‌سوی دموکراتیزاسیون کلیت جامعه و آزادی‌خواهی واقعی و قابل انکشاف. تا آن هنگام که بورژوازی بتواند (به‌هرشکل، بهانه یا ترفندی) خیل وسیعی از آحاد نامتشکل را -گله‌گونه- به‌این‌سو و آن‌سو بکشاند و درپی منافع و بقای خویش بدواند، سخن از دموکراتیزم و آزادی‌خواهی بیش‌تر به‌یک فریب می‌ماند تا آرزویی برخاسته از وادادگی و خام‌طبعی.

اگر ابژه‌ی بدون سوژه به‌واسطه‌ی درخویش بودگی‌اش هرگز ابژه نیست؛ اگر سوژه بدون ابژه منشاء آسمانی و لاوجود دارد؛ اگر بین ابژه و سوژه رابطه‌ی متقابل، هم‌ساز و هم‌راستا وجود دارد؛ و اگر مسئله نه ابژه یا سوژه، بلکه ابژه-سوژه‌ای است که به‌مثابه‌ی دوگانگی واحد از یکدیگر تفکیک‌ناپذیراند؛ پس، سخن از مطالبات دموکراتیک و آزادی‌خواهانه‌ای که سازمان طبقاتی و مشخصه‌ی اقتصادی معین برای کارگران و زحمت‌کشان نداشته باشد و یک افق بالنده‌ی تاریخی را به‌تصویر نکشد، بازی با کلماتی است که علی‌رغم ظاهر دلبرانه‌اش، برای فروشندگان نیروی کار دام می‌گستراند.

**۲- امین قضایی در دومین پاراگراف نوشته‌ی دفاعی‌اش، این‌چنین دست به‌حمله می‌زند: «اولین ایرادگیری آقای عباس فرد، به‌جمله‌ی ساده‌ای است که من در آن اشاره می‌کنم که تقلب، حقانیت طرفداران تحریم را نشان داد، اما عباس فرد ایراد می‌گیرد من برخطا هستم چون تحریم به‌سبب ماهیت جمهوری اسلامی دارای حقانیت است. خوب آیا من خودم از ابتدا از ماهیت جمهوری اسلامی آگاه نبودم؟! این ایراد ناشی از سطحی‌نگریستن به‌متن و ماندن در بین کلمات است. مشخصاً منظور من این است که تقلب گسترده، حقانیت تحریم را به‌کسانی نشان داد که در انتخابات شرکت کرده بودند و آنها را از کرده‌ی خود پشیمان ساخت!! این یک نمونه از مجموعه ایرادات ملانقطی (و نه البته نقد) است که من دیگر در اینجا به‌آنها اشاره نمی‌کنم اما در مقاله‌ی آقای عباس فرد به‌وفور دیده می‌شود».**

**الف)** من بازمه براین باورم که حقانیت تحریم انتخابات را باید از ماهیت ارتجاعی کلیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و نه سازوکار یک بلوک‌بندی‌اش نتیجه گرفت و ثابت کرد. چراکه آن به‌اصطلاح حقانیتی که پس از اعلام نتیجه‌ی انتخاباتی و توسط یک بلوک‌بندی به‌اثبات می‌رسد، درعین‌حال حاکی از این است که بلوک‌بندی دیگر مظلوم واقع شده، قابل حمایت است و حقانیت دارد. بنابراین،

در پاسخ به سؤال امین که «آیا من خودم از ابتدا از ماهیت جمهوری اسلامی آگاه نبودم؟!»، باید جواب داد که نه تنها از ابتدا از ماهیت جمهوری اسلامی آگاه نبوده‌اید، بلکه هم‌اکنون هم که می‌نویسید: «تقلب، حقانیت طرفداران تحریم را نشان داد»، باز هم نسبت به «ماهیت جمهوری اسلامی آگاه» نیستید. چراکه به بیان ماتریالیستی-دیالکتیکی، آگاهی از ماهیت یک مجموعه، به معنی شناخت دو بنیان-نهاده عمده‌ی آن مجموعه، بررسی امکانات سنتزی‌اش و دریافت ممکن‌ترین راه‌کارها در راستای تحقق آلترناتیو تاریخی آن است. این آلترناتیو: تکامل و اعتلای جنبش کارگری ایران است که زمینه‌ی پرش‌های شتاب‌گیرنده‌ی هم دارد. در صورتی که انتخابات به‌اصطلاح پارلمانی در جهان سرمایه‌داری امروز (در عادلانه‌ترین و صادقانه‌ترین شکل ممکن و متصورش) تنها یکی از ابزارهایی است که ضمن به‌بازی گرفتن کارگران و زحمت‌کشان، سهم ناچیزی از قدرت سیاسی را به‌بخش میانی و متوسط جامعه وامی‌سپارد تا جابه‌جایی اهرم‌های اساسی‌تر قدرت در درون طبقه‌ی سرمایه‌دار و در بین بلوک‌بندی‌های سرمایه را مشروعیت بخشیده و کلیت جامعه را به‌زیر سلطه‌ی هژمونی سرمایه و دولت بکشاند. این واقعیت حتی از طرف حامیان پروپاقرص کربوبی و روزنامه‌ی اعتماد ملی هم مورد اذعان قرار می‌گیرد [۷].

به‌روری، آن‌چه موجب بروز وقایع اخیر شد، به‌گفته‌ی کلیت موج سبز (اعم از رهبری یا تظاهرات‌کنندگان خیابانی‌اش) «تقلب» در این قاعده‌ی فریب‌آمیز بورژوازی است. بنابراین، آن افرادی که از پس «تقلب، حقانیت طرفداران تحریم را» به‌طور اخص در جمهوری اسلامی دریافتند، بدون این‌که دریافتی از ماهیت سرمایه‌دارانه، اسلامی و ضدانسانی این نظام داشته باشند (که به‌هرصورت، ناگزیر به‌فریب و تقلب است)، نهایتاً تنها به‌جزئی بلوک‌بندی اصول‌گرایان در امر انتخابات پی‌برده‌اند؛ و به‌همین دلیل هم وزنه‌ی خود را به‌پشت بلوک‌بندی رقیب انداخته‌اند تا بدین‌طریق ضمن مخالفت با تحمیل انقباض فرهنگی دارودسته‌ی حاکم، حول و حوش آن قدرتی نیز بچرخند که از اساس و ریشه بر بنیاد استثمار نیروی کار، فریب و تقلب استوار است. به‌قول قدیمی‌ترها: فرق است میان آن‌که یارش در بر - با آن‌که دوچشم انتظارش بر در.

گذشته از همه‌ی این‌ها، اگر امین قضایی درک روشنی از تاریخ و ماهیت سراپا ارتجاعی بورژوازی در ایران یا شناخت نسبتاً درستی از موجودیت جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی در همه‌ی ابعاد و اجزا و جوانب آن داشت، دارودسته‌ی موسوی-رفسنجانی-خاتمی را «بورژوازی لیبرال» برآورد نمی‌کرد. به‌این عبارت نگاه کنیم تا همانند امین به‌تفسیر حرف‌های طرف مقابل نرفته باشیم: «باید میان بورژوازی لیبرال و یک فاشیسم وحشی تفاوت قائل شد و اولی را نسبت به‌دومی مترقی‌تر دانست و در عین حال نباید سرباز بورژوازی لیبرال شد، بی‌شک نبرد ادامه دارد». بدین ترتیب، امین با لیبرال خواندن آن گروه‌بندی‌هایی که در پس و پیش «موج سبز» روان‌اند، نشان می‌دهد که نه تنها شناختی از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی جمهوری اسلامی ندارد، بلکه تصورش از لیبرالیسم و بورژوازی لیبرال هم غلط است.

**ب)** گرچه هنوز بسیاری از داده‌ها و ارقام ارائه شده‌ی انتخاباتی (از جمله شرکت ۸۵ درصدی و ۴۰ میلیون نفری یا «تقلب گسترده») ادعای جمهوری اسلامی یا یکی از بلوک‌بندی‌های آن است؛ اما فرض کنیم که «... تقلب گسترده، حقانیت تحریم را به‌کسانی نشان داد که در انتخابات شرکت کرده بودند و آنها را از کرده‌ی خود پشیمان ساخت». در این صورت و براساس واکنش ناشی از «پشیمانی»، شرکت‌کنندگان در انتخابات می‌بایست درحالی‌که از افسردگی به‌خانه‌های خود بازمی‌گشتند؛ اما آن‌ها به‌جای «پشیمانی» و بازگشت به‌خانه، به‌خیابان آمدند و به‌قول امین قضایی «قیام اخیر» را که «یک مبارزه‌ی طبقاتی [هم] نیست»، برپاداشتند! از این‌رو، اگر نتیجه بگیریم که مسئله‌ی اساسی این به‌اصطلاح «قیام» ربط چندان زیادی هم به‌انتخابات و «پشیمانی» نداشته است، پُر بی‌راه نرفته‌ایم.

**پ)** آن‌چه سیمای اساسی موج سبز را ویژگی می‌بخشد؛ از یک سو، جنگ قدرت بلوک‌بندی جناح‌های اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی است که در همه‌ی ابعاد و جناح‌ها و بلوک‌بندی‌هایش سرمایه‌دارانه و استبدادی و اسلامی است؛ و از دیگر سو، کسب هویت اجتماعی و مطالبه‌ی رسمیت فرهنگی از طرف آن بخش‌هایی از جمعیت شهرنشین است که طی ۳۰ سال گذشته بر بستر وجودی همین نظام سرمایه‌دارانه-اسلامی توان اقتصادی پیدا کرده و به‌نان و نوای نسبتاً چربی دست یافته‌اند. گرچه کسب هویت اجتماعی و اکتساب رسمیت فرهنگی، در کلیت خویش، مطالبه‌ی دموکراتیک محسوب می‌شود و شایسته‌ی حمایت است؛ اما گره خوردن سیاسی-ایدئولوژیک این نیروی اجتماعی با بلوک‌های قدرت حاکم (که سرمایه‌دارانه، ارتجاعی و اسلامی هستند) به‌گونه‌ای واقع گردیده که خواسته یا ناخواسته به‌پارازیت سازمان‌یابی مبارزات پراکنده‌ی کارگری تبدیل شده است. بنابراین، می‌توان چنین ابراز نظر کرد که موج سبز در گُنه و جوهره‌اش ارتجاعی و ضدکارگری است؛ و اگر بنا به‌فرض، بخش‌هایی از کارگران به‌آن گره بخورند، نه تنها از بار ارتجاعی آن کاسته نخواهد شد، بلکه با ارتجاعی «رادیکال»‌تر و منسجم‌تر نیز مواجه خواهیم بود.

**۳-** امین قضایی می‌نویسد: «قیام اخیر یک مبارزه‌ی طبقاتی نیست بلکه مبارزه‌ی است بعضاً برای براندازی ساختار جمهوری اسلامی و بعضاً عقب‌نشینی جناح اصول‌گرا».

**الف)** منهای جنبه‌ی شاعرانه‌ی این عبارات، باید از امین سؤال کرد که اگر در گوشه‌ای از این جهان سراسر طبقاتی قیامی صورت بگیرد که «یک مبارزه‌ی طبقاتی» نباشد، «بلکه مبارزه‌ای» باشد «بعضاً برای براندازی ساختار جمهوری اسلامی و بعضاً عقب‌نشینی [یا

عقب نشانیدن [ جناح اصول‌گرا]؛ بالاخره نتیجه‌ی همه‌ی این مفروضات چیست و قرار است که این «قیام» به‌کدام مطالبه‌ی روشن و اثباتی‌ای دست یابد؟ به‌عبارت دیگر، در این فضای ابهام‌آلوده‌ی غیرطبقاتی که با توسل به‌بعضاً اندر بعضاً توصیف می‌شود، با استفاده از کدام ابزارها و امکاناتی می‌توان به‌حقیقت امر پی‌برد؟ اگر نخواهیم ریشه‌ی این رویدادها را به‌اراده و برکات الهی یا مقوله‌ی تصادف بچسبانیم، آیا چاره‌ای جز این هم داریم که به‌بررسی شعارها، منشورها، مناظره‌ها، سخن‌رانی‌ها و مقالاتی بپردازیم که در رابطه با این به‌اصطلاح قیام شکل گرفته‌اند و موضوع تبادل آدم‌هایی بوده‌اند که به‌هرصورت خاستگاه و پایگاه طبقاتی مشخص و معینی دارند؟ با چشم‌پوشی از تأکیدهای مکرر در مکرر موسوی بر قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی، آیا در هیچ‌یک از این مواردی که برشمردیم، طرح آلترناتیوگونه‌ای هم وجود دارد که بتوانیم مطالبه‌ی اثباتی خیزش‌گران سبز را دریابیم؟ آیا آن‌جایی که مطالبه‌ی اثباتی روشنی مطرح نیست، مسئله به‌بدهات و موجودیت کنونی واگذار نشده است؟ آیا بدهات و موجودیت جهان طبقاتی امروز و روند تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن به‌زیان کارگران، زحمت‌کشان و تهی‌دستان نیست؟ آیا آن گروه‌بندی‌های طبقاتی‌ای که از زیان کارگران و زحمت‌کشان و تهی‌دستان به‌نفع نوایی می‌رسند، چکمه‌لیستی سرمایه را نمی‌کنند؟ آیا این چکمه‌لیسی، دموکراتیک و آزادی‌خواهانه است؟ اگر پاسخ به‌سؤال‌های فوق منفی نیست [که نیست]؛ پس، چرا سیاست‌بازانه این سؤال مطرح می‌شود که: «چرا... مطالبات دموکراتیک هرگز جزو مطالبات کارگران نیست و نمی‌تواند باشد»؟

**ب)** با توجه به‌نکات بند بالا می‌توان چنین ابراز نظر کرد که اگر کارگران (نه تعداد بسیار معدودی از آن‌ها که طبیعت آمیختگی‌های طبقاتی است) به‌دنبال موج سبز روان شده باشند، قطعاً باید یک نیروی مافوق مادی مغز خر به‌آن‌ها خوانده باشد. اما از آن‌جاکه چنین نیروی مافوق مادی‌ای وجود ندارد، هنوز کارگران به‌این جهان اوهام جادویی وارد نشده و به‌اندازه‌ی این‌همه کارگر هم مغز خر پیدا نمی‌شود؛ لابد پاره‌ای از افراد که لباس مارکسیستی و کارگری به‌تن کرده‌اند، به‌واسطه‌ی نگرش، تمایل و خاستگاه طبقاتی‌شان مسؤلیت این آشپزی عظیم و زشت را به‌عهده گرفته‌اند [۸]؟!؛

**۴-** امین قضایی در پاسخ‌گویی‌اش به‌عباس فرد تا آن‌جا از دنیای واقعی فاصله می‌گیرد که می‌نویسد: «با اینکه بنا به‌تصور کاملاً فاجعه‌بار عباس فرد تصور کنیم طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی نژاد رای داده است. در تصورات نوعی عباس فرد، طبقه‌ی کارگر، قشر حاشیه‌نشین و نیمه‌روستایی و بسیار فرودست است که امکان ندارد با لباس‌های تمیز در محلاتی مانند هفت تیر و ولی‌عصر یا ونک تظاهرات کند! این مانند همان تصور اشتباه باکونین در بین‌الملل اول بود که پرولتاریا را با لمپن پرولتاریا اشتباه می‌گرفت و تمامی جنبش‌ها و تشکیلات کارگری را تحت رهبری آریستوکراسی کارگری می‌دید.»

**الف)** عبارت «یا اینکه بنا به‌تصور کاملاً فاجعه‌بار عباس فرد تصور کنیم طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی نژاد رای داده است»، دروغی است که امین از سر ناچاری به‌من نسبت می‌دهد. در مقاله‌ی «اعتصاب عمومی در کدام راستا...» چنین آمده است: «از آن‌جاکه اکثر قریب به‌اتفاق بررسی‌ها، تحلیل‌ها و حتی بعضی از گزارش‌های طرفداران «موج سبز» حاکی از این است که بخش‌هایی از تهی‌دستان شهری و روستایی (صرف‌نظر از میزان، کمیت و وضعیت طبقاتی آن‌ها) به‌احمدی‌نژاد رای داده‌اند؛ از این‌رو، در این لحظه‌ی خاص گفتگو از اعتصابی که عموم مردم در آن شرکت کنند، منتفی است.» شاید در لغت‌نامه‌ای که امین از آن استفاده می‌کند، عبارت «بخش‌هایی از تهی‌دستان شهری و روستایی (صرف‌نظر از میزان، کمیت و وضعیت طبقاتی آن‌ها) به‌احمدی‌نژاد رای داده‌اند» همان معنایی را دارد که عبارت «طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی نژاد رای داده است»!!!؛

**ب)** بحث شرکت یا عدم شرکت توده‌های وسیع کارگر در انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری قبل از هرکنش و واکنشی، اساساً از این زاویه اهمیت دارد که چگونه و با کدام شیوه‌های سازمان‌دهنده می‌توانیم در راستای تبدیل صف مستقل طبقاتی کارگران به‌یک واقعیت اثرگذار و تعیین‌کننده‌ی اجتماعی حرکت کنیم؛ وگرنه از زاویه مشروعیت یا عدم مشروعیت هریک از بلوک‌بندی‌های متخاصم، چه اهمیتی دارد که چه تعداد و کمیتی از کارگران قریب کدام‌یک از این بلوک‌بندی‌ها را خورده و به‌جانب‌داری از آن‌ها به‌طرف صندوق‌های رأی رفته باشند. به‌عبارت دیگر، این هردو بلوک‌بندی (به‌مثابه‌ی پاره‌های فی‌الحال موجود یک جنگ ارتجاعی قدرت که جنبش کارگری را به‌سایه کشانده‌اند و می‌توانند کلیت جامعه را هم به‌فاجعه بکشند)، در تمام ابعاد و زوایای متصور ارتجاعی و از زاویه منافع طبقه‌کارگر و رهایی فردیت انسانی، ضددموکراتیک عمل می‌کنند. تفاوت تنها در این است که ببینیم واکنش (یا به‌عبارت دقیق‌تر: موضع) کارگران نسبت به‌این جنگ چگونه است تا متناسب با این موضع بتوانیم روی تاکتیک‌های درست به‌بحث و تبادل نظر بپردازیم. به‌هرروی، برآورد من این است و شواهد متعدد نیز صحت آن را تأیید می‌کند که منهای تبلیغات مدیای جهانی که تحت کنترل سرمایه‌های کلان قرار دارند و توده‌های کارگر را جانب‌دار دارودسته‌ی موسوی-رفسنجانی-خاتمی به‌تصویر می‌کشند؛ و هم‌چنین منهای القانات مسلم فرض شده‌ی دارودسته‌ی احمدی‌نژاد-خامنه‌ای که طبقه‌کارگر را در جیب خویش می‌پندارند؛ کمیت نزدیک به‌مطلق توده‌های طبقه‌کارگر به‌علاوه‌ی آگاه‌ترین و متشکل‌ترین بخش‌های آن از پس ۳۰ سال سرکوب همه‌جانبه توسط همه‌ی جناح‌ها و قدرت‌های متشکله‌ی جمهوری اسلامی



به این خردمندی غرور آفرین دست یافته‌اند که نسبت به وقایع پس از انتخابات (یعنی: این جنگ و جدال ارتجاعی و فاجعه آفرین) موضع بی طرف اختیار کنند. گرچه فراتر از آرزومندی‌های چپ خرده بورژوازی و تبلیغات مدیای جهانی بخشی از تهی دست‌ترین کارگران و زحمت‌کشان فریب ادا و اطوارهای «عدالت‌خواهانه‌ی» احمدی‌نژاد را خوردند و به او رأی دادند؛ اما همین بخش هم پس از انتخابات و آشکار شدن جنگ بلوک‌بندی‌ها خود را کنار کشید و در مقام نظاره‌گر خردمند به این می‌اندیشد که جای حقیقی او کجاست؟ از این رو، تحلیل درست و منطبق با واقعیت رویدادهای انتخاباتی می‌تواند در راستای استقلال طبقاتی این بخش به گام مؤثری تبدیل شود.

**پ)** تحلیل و واکنش جانب‌دارانه‌ی چپ‌های خرده بورژوا از خیزش سبزه‌ها نشان داد که چرا این جماعت به طور روزافزونی از عبارات مجعولی مانند «مزد و حقوق‌بگیران» استفاده می‌کنند. مهم‌ترین خاصیت این‌گونه عبارت‌پردازی‌های شبه‌مارکسیستی ایجاد فضای همه‌باهم بودگی، جایگزینی پدیدارشناسی انتزاعی با مجموعه‌شناسی برخاسته از رابطه‌ی دوگانه‌های واحد و واقعی، عمدگی بخشیدن به مطالبات خرده بورژوازی نوکیسه و سرانجام انحلال تدریجی سازوکارهای مستقل طبقاتی یا ارائه‌ی تصویر مخدوش از عمدگی و تعیین‌کنندگی طبقاتی-تاریخی طبقه کارگر در مبارزات اجتماعی (به منظور استفاده‌ی ابزاری از توان اجرایی کارگران، به مثابه‌ی گوشت دم توپ) است. بنابراین، یکی از مبرم‌ترین وظایف فعالین کمونیست جنبش کارگری این است که با تکیه به دست‌آوردهای بسیار غنی و روشن مارکسیسم انقلابی و با تعریف جامع، دقیق و روشن‌گرانه‌ی عباراتی مانند «کارگر»، «طبقه کارگر» و هم‌چنین زیرمجموعه‌های این مباحث، به مقابله با ترهاتاتی برخیزند که با تکیه به شکل حقوقی دریافت‌های ماهیانه یا هفتگی، ماهیت کار دستمزدی و فروش نیروی کار در تولید اجتماعی را به کاریکاتور تبدیل می‌کنند. این وظیفه‌ای است که من به سهم خویش باید به آن بپردازم. اما از آن‌جاکه این بررسی و تعریف نوشته‌ی جامع‌تری را می‌طلبید و امین قضایی هم به غیر از عادت کوتاه‌نویسی‌اش، حوصله‌ی مطالعه‌ی نوشته‌های طولانی را نیز ندارد و این‌گونه نوشته‌ها را با کلمه‌ی «مطول» توصیف می‌کند؛ از این رو، فعلاً از این ضرورت درمی‌گذرم تا بلافاصله پس از این نوشته، به طور مستقل به آن بپردازم. بدین ترتیب، هم امین را به دردرس «مطول» خوانی نینداختم و هم در فضای پراتیک‌تری به این مقوله‌ی ضروری و اساساً عملی می‌پردازم.

**ت)** اما اشاره به چند نکته درباره مطلبی که از امین نقل کردم.

– طبق داده‌های پراکنده‌ی دولتی: جغرافیای سیاسی ایران ۷/۵ میلیون حاشیه‌نشین دارد که ضمن از دست دادن زندگی، مناسبات و تولید روستایی، از امکانات معمول شهرنشینی هم محروم شده‌اند؛ و عملاً یکی از ابزارهای انباشت سرمایه در دست آقا‌زاده‌ها و مصرف امکاناتی هستند که ساکنین ونک به‌بالا به‌وفور از آن استفاده می‌کنند. ناگفته پیداست که بخش قابل توجهی از کارگران ساختمانی و به‌طور کلی کسانی که فقط برای چند روز کار پیدا می‌کنند، در همین حاشیه‌های وسیع فقر و نکبت بیتوته می‌کنند و به‌جز برای کار رغبتی به حضور در حوالی ونک ندارند. این توده‌ی به‌ویرانی کشیده شده، خانه‌خراب، شریف و عظیم را «قشر حاشیه‌نشین» نامیدند و با استفاده از کرشمه‌ی خطاهای باکونین، عبارت «لمپن پرولتاریا» را در مورد آن‌ها به‌کار بردن، از همان پاره فرهنگ و دماغ سربالا گرفتن‌هایی ناشی می‌شود که یکی از مشخصات همین خرده بورژوازی تازه به‌دوران رسیده و به اصطلاح در صحنه است.

– طبق داده‌های ارگان‌های حول و حوش دولت: دستمزد بیش از ۵۰ درصد از کارگران در ایران ماهیانه ۲۶۵ هزار تومان است. گرچه داده‌های غیررسمی این رقم را تا ۷۰ درصد هم برآورد می‌کنند؛ و بسیاری از کارگران (خصوصاً از میان زنان کارگر) حتی کم‌تر از این مبلغ دریافتی دارند؛ اما در خوش‌بینانه‌ترین صورت، حدود ۶۰ درصد فروشندگان نیروی کار در ایران همان حداقل حقوقی را دریافت می‌کنند که توسط باندهای دولتی، کارفرمایی و وابسته به دولت تعیین می‌شود. این مبلغ برای امسال ۲۶۵ هزار تومان در ماه تعیین شده است. این در صورتی است که کرایه متوسط دوتا اطاق زیرپله‌ای در فاصله‌ی یک قدمی جاهایی که در همه‌ی کلان‌شهرهای ایران «حاشیه» محسوب می‌شوند، ماهیانه بیش از ۲۶۵ هزار تومان هزینه دارد. به‌هرروی، این توده‌ی عظیم نیز- تنها می‌تواند به‌رتق و فتق سرپناهی بپردازد تا در آن بیتوته کند و نان بخورد و نمیری به‌دست بیاورد تا از گرسنگی نمیرد. در نتیجه، این بخش عظیم از جمعیت غیرحاشیه‌نشین هم نه تنها فاقد آن امکانی است که امین با عنوان «با لباس‌های تمیز» توصیف می‌کند و ما در عکس‌ها و فیلم‌های تظاهرات شاهد آن بوده‌ایم، بلکه به‌دلیل برخورد تبخترآمیز ساکنین «محلاتی مانند هفت تیر و ولی‌عصر یا ونک» رغبت چندانی هم برای حضور غیراجباری در این محلات را ندارند.

– صرف‌نظر از جنبه‌ی اخلاقی و تحقیرآمیز استفاده‌ی روزمره از واژه‌ی «لمپن»، که یکی از نمادهای همان سانتی‌مانتالیسم سوسول‌مآب پاره‌فرهنگ دماغ‌های روبه‌آسمان گرفته‌ی خرده بورژواهای «دانشمند» و نوکیسه است؛ اگر پایه وجودی لمپنیزم را آن شکلی از مصرف تعریف کنیم که هیچ‌گونه بازگشتی به چرخه‌ی اجتماعی-تاریخی تولید ندارد و «لمپن‌ها» را آن گروه‌بندی‌های ناپایدار اجتماعی‌ای بدانیم که ضمن عدم حضور در روابط و مناسبات تولید اجتماعی، کمابیش مصرف‌کننده‌ی محصولات تولید اجتماعی هستند؛ آن‌گاه در ساختار ویژه اجتماعی-اقتصادی ایران بیش از این که با «لمپن پرولتاریا» روبرو باشیم، با لمپن بورژوا و از آن بیش‌تر با لمپن خرده بورژواها

برخورد خواهیم داشت. حال سؤال این است که چرا امین قضایی از میان این خیل وسیع لمپن‌بورژوا و لمپن‌خرده‌بورژوا تنها به «لمپن پرولتاریا» می‌چسبد که از اساس و به لحاظ تاریخی عبارت متناقضی است؟ به هر روی، آن کسی که در دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده، پشت‌اش به کتاب‌خانه‌ای است که بسیاری از مجموعه‌های ادبی را در خود جای داده، و ضمن گوش کردن به موسیقی کلاسیک یا مدرن، با استفاده از اینترنت مشغول فروختن ده‌ها هزار قوطی شیرخشکی است که قیمت‌اش به واسطه‌ی احتکار و دلال‌بازی به چندین برابر رسیده است؛ هزار برابر بیش‌تر از آن فردی لمپن است که به دلیل «بی‌سوادی»، «بیکارگی» یا «تنبلی» از خانه‌ی همان اشخاص تحصیل کرده و دلال شیرخشک دزدی می‌کند تا گذران زیست روزمره کرده باشد و مصرف روزانه یا هفتگی هروئین‌اش را تأمین کند.

– پرولتاریا به‌مثابه‌ی خودآگاهی تاریخی و سازمان‌یافته‌ی طبقه‌کارگر (یعنی: مادیت ناشی از تئوری توده‌گیر شده‌ی انقلابی و کمونیستی)، نفی هویت برخاسته از فروشنده‌ی نیروی کار است و وجوداً همان مناسباتی است که تئوری را توده‌گیر می‌کند. این شبکه‌ی مناسبات انقلابی و نوعی که خاستگاه کارگری دارد، نه فقط با هویت و وجود لمپن‌ها متناقض است، بلکه بنا به‌خاصه‌ی تولیدی‌اش (که تولید مناسبات تولید نوین و انقلابی است)، ناگزیر است که لمپن‌های گرداگرد و عارض بر طبقه‌کارگر را نیز پرولتاریزه کند تا در کسب نفی‌شونده‌ی قدرت سیاسی پرولتاریزاسیون همه‌جانبه‌ی کلیت جامعه را به یک برنامه‌ی عملی ارتقا دهد. این روی‌کرد انسانی، سازمان‌دهنده و انقلابی را (گرچه در حالت نطفه‌گی‌اش) در رابطه‌ی منصور اسانلو و هم‌چنین بخش گسترده‌ای از فعالین سندیکای کارگران شرکت واحد با محیط پیرامونی‌شان می‌توان مشاهده کرد.

**۵- امین قضایی در ادامه‌ی پاسخ‌اش به عباس فرد می‌نویسد:** «... وقتی می‌گوییم صف‌بندی طبقاتی ندارد به‌این معنا نیست که این جنبش ارتباطی به کمونیست‌ها ندارد و کمونیست‌ها تنها کارشان سازماندهی کارگران است. این تصویری زمخت است که کمونیست‌ها باید خودشان را به‌محیط کارخانه و کارگری محدود کنند، با چند فعال کارگری سرگرم شوند و فقط از حقوق و مطالبات کارگران دفاع کنند و نه تمامی مردم».

**الف)** گرچه امین به‌درستی می‌گوید که «این تصویری زمخت است که کمونیست‌ها باید خودشان را به‌محیط کارخانه و کارگری محدود کنند»، اما او فراموش می‌کند که تاریخ پیدایش کمونیسم [هم به‌مثابه یک جنبش اجتماعی برخاسته از استعمار نیروی کار توسط سرمایه و هم به‌منزله‌ی «دانش مبارزه‌ی طبقاتی» و «علم‌رهایی نوع انسان»] به‌مبارزات کارگری و به‌ویژه به‌مبارزه کارگران فرانسوی و آلمانی در اوائل قرن ۱۹ میلادی برمی‌گردد؛ و مارکس و انگلس به‌عنوان اولین تدوین‌کنندگان این دانش در مجموعه‌ی عظیمی که از خود به‌جای گذاشته‌اند، به‌طور همه‌جانبه‌ای ثابت کرده‌اند که بدون رهایی نیروی کار و طبقه‌ی کارگر، رهایی نوع انسان از استعمار و هم‌چنین از سلطه‌ی طبیعت غیرممکن است. بنابراین، علی‌رغم این که حوزه‌ی فعالیت کمونیست‌ها فقط طبقه‌کارگر نیست؛ اما عمده‌ترین آن، به‌مبارزه‌ی کارگران و زحمت‌کشان برمی‌گردد و راستای آن هم اعتلای تاریخی همین مبارزات تا آزادی نوع انسان از جامعه‌ی طبقاتی و سلطه‌ی طبیعت است. بدین ترتیب، رابطه با جنبش کارگری و آن فعالیت مستمر و پی‌گیری که با سربلندی از ساده‌ترین کنش‌های کارگری می‌آغازد تا در پروسه‌ی مبارزاتی و تبادل نظری-عملی بستر هژمونیک مبارزات کارگری را به‌همه‌ی ابعاد جامعه بگستراند و به‌آموزش و تربیت شبکه‌ی مدیران و رهبران آتی جامعه دست یابد، بارزترین نشانه‌ای است که کمونیست‌ها می‌توانند به‌واسطه آن ادعا کنند که کمونیست هستند. به‌عبارت دیگر، آن جریانات، گروه‌ها و افرادی که با پُرش از چنین پروسه‌ای، مدال کمونیستی برسینه می‌آویزند، اگر خودفريب و احياناً شیدا نباشند، در گذر نمادین از سنت‌گرایی به‌مدیرنیسم، صله‌ی آرام اسلامی-شیعی-خرده‌بورژوازی را به‌جای جنبش کمونیستی کارگران و زحمت‌کشان اشتباه گرفته‌اند. این اشتباه خطرناکی است. چراکه از هم‌سویی ساده‌انگارانه با بورژوازی درمی‌گذرد، به‌مقابله‌ی آشکار یا پنهان با کنش‌ها و چالش‌های کارگری درمی‌غلطد و به‌ضد کمونیسم ناب تبدیل می‌شود.

گرچه این‌ها نکات بسیار ساده‌ای است که حتماً امین قضایی هم که خود را مارکسیست می‌داند، از آن اطلاع دارد؛ اما همان‌طور که هم دانش مبارزه‌ی طبقاتی و هم زندگی بسیاری از کمونیست‌ها نشان‌گر آن است، مسئله‌ی اساسی جنبش کمونیستی اطلاع داشتن یا دانستن یک یا چند مقوله‌ی انتزاعی نیست. در این رابطه علاوه بر اطلاع و آگاهی نظری کافی، می‌بایست در آن شبکه‌ای از روابط و مناسبات اجتماعی-تولیدی فعلیت داشت که زمینه‌ساز تبدیل گام به‌گام «دانستن» به «باور» انقلابی و کمونیستی است. این شبکه‌ی روابط و مناسبات، ضمن این که عمدتاً کارگری و همواره نظری-عملی است؛ به‌لحاظ زمان و مکان نیز دارای ویژگی مخصوص به‌خود است. بنابراین، بسته به‌این که در کدام تناسب و ترکیبی از زمان و مکان قرار داشته باشیم، گاه «چند فعال کارگری» و بعضاً ده‌ها هزار کارگر، نقش آوانگارد کارگری و طبقاتی را به‌عهده می‌گیرند و امر سازمان‌یابی طبقاتی و اعتلای جنبش کارگری را در راستای رهایی نوع انسان پی‌گیر می‌شوند. به‌طور کلی، تا آن‌جا که به‌رابطه‌ی اجتماعی، طبقاتی و طبیعی انسان‌ها برمی‌گردد و پای نیروهای غیرقابل شناخت در میان نیست، نقطه‌ی مرکزی شبکه‌ی مناسبات و روابطی که به کمونیست‌ها فعلیت انقلابی می‌بخشد - فراتر از جنبه‌ی صرفاً کمی‌اش - همواره مبارزات کارگری در یک زمان و مکان معین است؛ و نتیجتاً مَهْر امکانات کمی-کیفی آن زمان و مکان را نیز برپیشانی دارد. به‌هر روی، در

این رابطه (یعنی: آوانگارد طبقاتی و کارگری) کمیت در درجه‌ی دوم قرار دارد و عمدگی بخشیدن به آن تخطئه‌ی جنبش کارگری براساس حسیت‌گریزان از تعلقی است که بیش از هر نیرویی از مناسبات خرده‌بورژوازی مایه می‌گیرد.

با همه‌ی این اوصاف، باید از امین قضایی سؤال کرد که قصد او از عبارت «با چند فعال کارگری سرگرم شوند» چیست؛ و کدام آدم‌های نابکاری به‌واسطه‌ی این که «با چند فعال کارگری سرگرم» شده‌اند، خود را کمونیست نامیده‌اند؟ این «چند فعال کارگری» که کمونیست‌ها با آن‌ها سرگرم شده‌اند، چه کسانی هستند؟ در شرایط و زمینه‌ای که کمیت چندده‌هزار نفره‌ی «موج سبز» به‌طرفداری از یکی از طرفین این جنگ ارتجاعی قدرت به‌خیابان می‌آیند و کتک می‌خورند و دستگیر می‌شوند و شهید می‌دهند، چرا امین قضایی این چنین لودگی می‌کند و تصویر کاریکاتورگونه‌ای از کمونیست‌ها و فعالین جنبش کارگری می‌پردازد؟ و سرانجام این که اگر عباس فرد به‌عنوان یکی از فعالین کمونیست جنبش کارگری به‌این نتیجه برسد که این تصویرپردازی امین قضایی، منهای جنبه‌ی معرفت‌شناسانه‌اش (که در بند بعدی به آن می‌پردازم)، حاکی از نوعی عناد و تحقیر بطئی و ضمنی به کمونیست‌ها و فعالین صدیق جنبش کارگری است، بیش از حد بی‌انصافی کرده است؟

اگر چنین نیست و عباس فرد بیش از حد بی‌انصافی می‌کند، پس چرا امین قضایی از هزاران کمونیست تیرباران شده (که صدها نفرشان از فعالین جنبش کارگری بودند) در همین نظام جمهوری اسلامی و به‌سرکردگی همین موسوی و رفسنجانی (که امین با صفت «لبرال» توصیف‌شان می‌کند) حرفی نمی‌زند و به‌یاد نمی‌آورد که همین سید به‌اصطلاح خندان با تصویب ده‌ها قوانین به‌غایت ضدکارگری اشک میلیون‌ها کارگر را درآورد و هزاران اعتصاب کارگری را با همه‌ی وسایل ممکن و از جمله با رگبار مسلسل و هلی‌کوپتر توپدار و گروگان‌گیری‌های حقوقی سرکوب کرد؟

به‌باور من امین قضایی هم به‌لحاظ معرفت‌شناسی و هم از جنبه‌ی طبقاتی تنش نیرومندشونده‌ای را در درون خویش پرورش می‌دهد. اگر این تنش توسط خود امین کنترل نشود و خودش چاره‌ای برای آن نجوید، به‌عامل خطرناکی تبدیل می‌شود که او را با همه‌ی استعدادهایش می‌بلعد. این تأسف‌انگیز خواهد بود.

ب) امین در ارتباط با ابژه و سوژه، اعتنایی به‌رابطه‌ی دوگانه‌ی واحد ندارد؛ و به‌جای این که به‌رابطه‌ی وجود اجتماعی و شعور اجتماعی یا تناسب طبقاتی-تاریخی و فرارونده‌ی این رابطه نگاه کند، بیش‌تر اراده‌گرا و ایده‌آلیست است. زیرا از یک‌طرف شارح این نظریه نیمه‌اراده‌گرایانه است که «در واقع شناخت محصول تحمیل پیش‌انگاره‌ها بر ابژه و طرح افکنی پدیده‌ای جدید است و سپس وضعیت جدید پیش‌انگاره‌هایی در سوژه ایجاد می‌کند که به‌نوبه‌ی خود دوباره بر ابژه تحمیل می‌شود. در نتیجه گذشته به‌جای اینکه از حال به‌ما بگوید ساخته‌ی زمان حال است» [۹]؛ و از طرف دیگر می‌نویسد: «باید این مردم را با همین سطح و همین شعور سیاسی قبول کرد و خودمان را با تصویر خیالی از مردمی آگاه اما در انتظار رهبری چپ گول» [۱۰]. بدین ترتیب، امین می‌گوید که:

اولاً- همیشه و همواره این پیش‌انگاره‌ها هستند که اولویت و تقدم دارد؛

دوماً- این پیش‌انگاره‌ها باید به‌ابژه (یعنی: امکان واقعی) تحمیل شوند؛

سوماً- به‌همین واسطه ماهیت نفی شده و اصطلاحاً مرده‌ی «گذشته» به‌جای این که در موقعیت کنونی ذهن (به‌مثابه‌ی ماهیت مفهوم) بازسازی شود، عیناً و ماهیتاً «ساخته‌ی زمان حال» تلقی می‌شود؛

چهارماً- بازسازی یک رویداد یا واقعه در فعلیت کنونی ذهن، همان ساختن ماهوی آن رویداد و واقعه در «حال» حاضر است؛

پنجماً- ماهیت مفهوم نه تنها عیناً همان ماهیت برابر ایستاست، بلکه ذهن علاوه‌بر فعلیت، تقدم هم دارد؛

ششمماً- همه‌ی بحث «تحمیل پیش‌انگاره‌ها بر ابژه» کشک است و باید ابژه را در «همین سطح و همین شعور سیاسی قبول کرد و خودمان را با تصویر خیالی از مردمی آگاه...» فریب ندهیم!!

پ) بر خورد امین قضایی با وضعیت کنونی جنبش کارگری و فعالین کمونیست آن تحقیرآمیز و دماغ‌سربالاست و این تحقیر را با عبارت «با چند فعال کارگری سرگرم شوند» فقط از حقوق و مطالبات کارگران دفاع کنند»، نشان می‌دهد. در واقع، امین با شوری برگرفته از خیزش سبزها، «سازماندهی کارگران» را با این تصویر زمخت که کمونیست‌ها «با چند فعال کارگری سرگرم» شده‌اند، بی‌ارزش جلوه می‌دهد تا طبقه‌ی کارگر و تشکل‌های موجود آن را که حرکت قیام‌گونه‌ی ۱۱ اردیبهشت امسال و سال‌های قبل را فراخوان دادند و اجرا کردند، در عبارت فریب‌آمیز «مردم» منحل کند.

پ) این دوست کوتاه‌نویس فلسفی مشرب فراموش کرده است که همین عباس فرد متهم به‌سرگرمی با چند فعال کارگری، پس از وقایع ۱۳ آذر سال گذشته ده‌ها صفحه مطلب در دفاع از دانشجویان آزادی‌خواه و برابری طلب نوشت و همه‌ی توانش را به‌کار برد تا جنبش دانشجویی از طرف دولت و هم‌چنین عنادورزان غیردولتی (یعنی: بورژواهای خزیده به‌دامن چپ خرده‌بورژوازی که امروز با امین در یک

سنگر نشسته‌اند) [۱۱] کم‌تر آسیب ببینند. مسلم است که عباس فرد تنها کسی نبود که به‌دفاع از دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب برخاست. افراد بسیار دیگری هم بودند که بنا به ویژگی‌شان همان راهی را رفتند که عباس فرد در این رابطه رفت.

**۶-** امین می‌نویسد: «این مبارزه‌ای است که هم بورژوازی مطرود از حاکمیت در آن شرکت دارد و هم مردمی که توسط ماشین سرکوب جمهوری اسلامی له شده‌اند. یک پارادوکس در روش اعتراض بورژوازی مخالف با خواسته‌های اکثریت مردم وجود دارد. راه کار آن‌ها یعنی شرکت در انتخابات و اعتراض مسالمت‌آمیز برای همیشه از بین رفته است. بنابراین با توجه به‌این تضاد، مبارزین کمونیست باید از این تضاد استفاده کنند و نسبت به‌خیانت‌ها و سازشکاری‌های قریب‌الوقوع هشدار بدهند و بدین‌ترتیب با ارائه‌ی راه کار (و تأکید می‌کنم نه با رهبری‌های خیالی مانند رفتار کمونیسم کارگری) هوشمندانه تلاش کنند، مجرای مبارزه را از کانال‌های امن و کنترل شده‌ی جناح اصلاح‌طلب دور نگاه دارند. راه کار اعتصاب عمومی با این هدف عنوان شد.»

**الف)** شیوه‌ی استدلال و روش تحقیق امین - حداقل در این قسمت - کاملاً پُست‌مدرنیستی (یعنی: دل‌خواسته) و تابع موضوع تحقیق است. زیرا ضمن این که به «تضادی» اشاره می‌کند که منشاء مادی یا دوگانگی واحد آن معلوم نیست؛ آسمان و زمین خدا را به هم می‌یافد که خون و جان کارگران را در آستان عروج «بورژوازی مطرود از حاکمیت» به‌زیر چکمه‌ی دارودسته‌ی احمدی‌نژاد-خامنه‌ای و «ماشین سرکوب جمهوری اسلامی» بکشاند تا اجتماعیت سرمایه بیش از این به‌تثبیت برسد. به‌هرروی، آیا این رابطه‌ی متضادی که به‌نظر امین «مبارزین کمونیست باید» از آن «استفاده کنند»، بین «بورژوازی مطرود از حاکمیت» و «مردمی که توسط ماشین سرکوب جمهوری اسلامی له شده‌اند» برقرار است؛ یا به «پارادوکس در روش اعتراض بورژوازی مخالف با خواسته‌های اکثریت مردم» برمی‌گردد؟ به‌بیان دیگر، آیا «مردم» هم مانند «بورژوازی مطرود از حاکمیت»، بخش مطرودی از یک طبقه‌ی اجتماعی هستند که بتوان از رابطه‌ی متضاد طبقاتی بین آن‌ها حرف زد؟ اگر چنین است (که قطعاً نیست)؛ پس، تعریف و مختصات طبقه‌ای به‌نام «مردم» چیست و چگونگی اقتصادی-اجتماعی-سیاسی آن کدام است؟

گذشته از همه‌ی این‌ها، اگر رابطه و تضاد طبقاتی بین دو طبقه‌ی اجتماعی بدین‌معنی است که یکی از این دو طبقه بردیگری سلطه‌ی همه‌جانبه، استثمارگرانه و تثبیت‌طلبانه دارد؛ و این چیزی جز تبلور و تجسد همه‌ی اشکال متصور و ممکن «خیانت» نیست؛ پس، چگونه می‌توان بدون تحلیل ماهیت بورژوازی و دنباله‌ی خرده‌بورژوازی ارتجاعی و خیانت‌پیشه‌اش، «نسبت به‌خیانت‌ها» ی قریب‌الوقوع همین طبقه‌ی استثمارگر و ذاتاً خائن هشدار داد؟

**ب)** گرچه کلمه‌ی «مردم» در نوشته‌ی امین همانند شبحی است که هم به‌جای مادیت طبقاتی می‌نشیند و هم همانند عقلی ظاهر می‌شود که ماوراء رابطه و ورای طبقات قرار می‌گیرد و به‌سه‌پایه «مردم»-«بورژوازی مطرود از حاکمیت»-«ماشین سرکوب جمهوری اسلامی» شکل می‌دهد؛ اما خود او هم حس می‌کند که همه‌ی این مقوله‌سازی‌ها و عبارت‌پردازی‌ها فقط توجیهی در جهت استفاده از بازوی اجرایی کارگران در جنگ میان دو بلوک‌بندی قدرت است که امین یکی از آن‌ها را دوست دارد و «لیبرال» می‌نامد. به‌عبارت دیگر، امین حس می‌کند که اگر بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی به‌خروش درمی‌آیند و در حالتی رزم‌جویانه جانب یکی از بلوک‌بندی‌های قدرت را می‌گیرند؛ سرانجام بنا به‌ماهیت طبقاتی خویش، چاره‌ای جز این ندارند که از طریق «شرکت در انتخابات و اعتراض مسالمت‌آمیز» سهم بیش‌تری از هویت و رسمیت را طلب کنند. به‌همین دلیل، هم امین و هم کلیت چپ خرده‌بورژوازی با اسم رمز اعتصاب عمومی، کارگران را به‌اعتصاب فرامی‌خوانند تا ضمن این که در این جنگ قدرت جایگزین خرده‌بورژواها می‌شوند و هژمونی بورژوازی را می‌پذیرند، این فرصت را هم برای یکی از بلوک‌بندی‌های بورژوازی و هم برای بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی فراهم کنند که سهم بیش‌تری را از غنائم احتمالی و حاصل از این جنگ را طلب کنند. بنابراین، می‌توان گفت: آری! «راه کار اعتصاب عمومی با این هدف [پنهان] عنوان» شده است!؟

**۷-** امین قضایی درست مثل بسیاری از فعالین جریانات و گروه‌های چپ در نوشتن نقد نظری بدون این که نظرات مورد نقد و بررسی‌اش را مستند کند - بر خوردی توجیهی-تفسیری با کسانی دارد که موضوع نقد او واقع می‌شوند. برای مثال او می‌نویسد: «یا اینکه بنا به‌تصور کاملاً فاجعه‌بار عباس فرد تصور کنیم طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی‌نژاد رای داده است». این تفسیر به‌غایت نادرست از حرف‌های من است. من در مقاله‌ی «اعتصاب عمومی در کدام راستا...» چنین نوشته بودم:

«گرچه امین از خیزش اخیر، «افشای چهره‌ی عریان فاشیسم و روح نظامی‌گری آن برای تمامی مردم» را نتیجه می‌گیرد و بدین‌طریق از مقابله‌ی «مردم» (البته در حذف هویت طبقاتی مردم) و «کلیت رژیم استبدادی» (این‌جا هم در بی‌هویتی طبقاتی مستبدین) گفتگو می‌کند؛ اما با تأکید بر مسئله‌ی «تقلب آشکار... در انتخابات» و تکرار آن با عبارت «تقلب گسترده‌ی انتخاباتی، به‌همان ربط در سکوت فرو رفته‌ای اذعان می‌کند که در پاراگراف بالا به‌آن اشاره کردم. گرچه این ربط در مورد نحوه، میزان و چگونگی «تقلب آشکار... در انتخابات» تحلیل یا حتی یک تصویر ساده‌ای هم ارائه نمی‌کند؛ اما خواه‌ناخواه و به‌طور ضمنی می‌پذیرد که تعداد آرای احمدی‌نژاد به‌آن اندازه‌ای بوده است که با «تقلب آشکار» و «انتصاب یک‌جانبه از سوی رهبری»، رئیس‌جمهور دوره‌ی نهم را به‌عنوان برنده‌ی «انتخاب

درون جناحی» از صندوق‌های دوره‌ی دهم انتخابات بیرون بیاورد و به‌عنوان رئیس جمهور منتخب «انتصاب» کند. بنابراین، علی‌رغم اندازه و نحوه‌ی تقلب در انتخابات، به‌رصورت تعدادی از رأی‌دهندگان به‌احمدی‌نژاد رأی داده‌اند و بدین‌طریق (گرچه به‌واسطه‌ی اغوا، فریب، توهم یا وابستگی) از او حمایت کرده‌اند و به‌احتمال بسیار قوی نه تنها در «اعتصاب عمومی» شرکت نخواهند کرد، بلکه بیم آن می‌رود که به‌مقابله با آن نیز برخیزند» [تأکید در متن اصلی نیست].

**۸-** امین در بخش انتهایی نوشته‌اش چندین حکم می‌آورد که ضمن رد بعضی از حکم‌های قبلی‌اش در مورد عباس فرد و همچنین ناسازگاری این احکام با هم، این را نیز نشان می‌دهد که او تا چه اندازه بی‌حوصله، نیندیشیده و شلخته قلم به‌دست می‌گیرد تا درباره‌ی رویدادها و افراد بنویسد. این احکام را باهم بخوانیم: «عباس فرد این استدلال عجیب را می‌آورد که چون عده‌ای هرچند در اقلیت و خصوصاً کارگران! به‌احمدی‌نژاد رأی داده‌اند پس اعتصاب عمومی نتیجه نخواهد داد! من نمی‌دانم چطور ایشان تصور کرده‌اند اعتصاب عمومی، یعنی شرکت همه‌ی مردم در اعتصاب بدون هیچ استثنایی. در یکی از بزرگترین اعتصاب‌های عمومی تاریخ، یعنی اعتصاب عمومی در ماه‌های می ۶۸، ده میلیون نفر شرکت داشتند و نه کل جمعیت فرانسه یا حتی یک سوم آن. مسلماً اعتصاب عمومی تا وقتی به‌کسب قدرت ختم نشود ثمری نخواهد داشت و مطمئناً هیچ‌کس اعتصاب عمومی را راهکار نهایی نمی‌داند. عباس فرد ای‌کاش حداقل این نقد را ذکر می‌کرد که اعتصاب عمومی اصولاً نتیجه‌ی فعالیت‌های صنفی است و سطحی از پختگی و تجربه‌ی قبلی برای آنرا لازم دارد. باید بگویم که من اعتصاب عمومی را به‌عنوان راهکاری برای تداوم مبارزه و انتقال اختیار عمل به‌کارگران مطرح کردم و همچنین اعتصاب عمومی را با تداوم حضور در محلات و خیابان‌ها موثر دانستم».

**الف)** اگر عباس فرد «این استدلال عجیب را می‌آورد که چون عده‌ای هرچند در اقلیت و خصوصاً کارگران! به‌احمدی‌نژاد رأی داده‌اند پس اعتصاب عمومی نتیجه نخواهد داد!»، پس او چگونه می‌تواند به‌این «تصور کاملاً فاجعه‌بار» رسیده باشد که «طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی‌نژاد رأی داده است!!! آیا عبارت «عده‌ای هرچند در اقلیت و خصوصاً کارگران» همان معنایی را دارد که عبارت «طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی‌نژاد رأی داده است» را دارد؟ این را هم اضافه کنم که اگر کارگران - غالباً - به‌احمدی‌نژاد رأی داده بودند، بحث تقلب در انتخابات از همان آغاز شکست می‌خورد و اساساً «موج سبز» مجال بروز و خیزش نمی‌داشت. به‌این دلیل ساده که تعداد آرای احمدی‌نژاد به‌آن اندازه می‌بود که اصلاً امکان طرح و مقوله‌ی تقلب در انتخابات نمی‌توانست وجود داشته باشد. گرچه بررسی این مسئله نوشته را طولانی‌تر می‌کند، اما به‌دلیل جنبه‌ی روشن‌گرانه‌اش گریزی از آن نیست:

**-** اگر قید «غالباً» را در یک مجموعه‌ی عددی، ۷۵ درصد آن مجموعه فرض کنیم؛ و برآوردمان از تعداد کارگران در ایران (به‌جای رقم اغراق‌آمیز ۱۹ میلیون که در بسیاری از داده‌های تحلیلی آورده می‌شود) فقط ۱۲ میلیون باشد؛ و ضریب رأی‌دهندگان خانواده‌های کارگری را در محتاطانه‌ترین صورت ممکن، ۲ در نظر بگیریم؛ آن‌گاه تعداد کارگرانی که به‌احمدی‌نژاد رأی می‌دادند، بالغ بر ۱۸ میلیون می‌شد. طبیعی است که اگر شخص مفروضی (مثلاً احمدی‌نژاد) می‌توانست ۱۸ میلیون رأی از طرف کارگران کسب کند، به‌سادگی این امکان و فرصت را هم به‌دست می‌آورد که آرای بخش قابل توجهی از شهرستان‌ها، روستاییان و پرسنل ارگان‌های چندگانه‌ی نظامی-پلیسی-اداری را به‌خود اختصاص دهد. بدین‌ترتیب مفروض، حتی اگر آرای احتمالی بخشی از ساکنین کلان‌شهرها را هم نادیده بگیریم، تعداد آرای مفروض احمدی‌نژاد بیش از آن مقداری می‌شد که هم‌اکنون به‌دنبال شائبه‌ی تقلب ادعا می‌کند. بنابراین، انتصاب این «تصور کاملاً فاجعه‌بار» به‌عباس فرد که «طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی‌نژاد رأی داده است»؛ نه تنها دروغی آشکار در مورد نظرات عباس فرد و احتمالات قابل تصور است، بلکه درعین‌حال پردازش تصویری به‌غایت توهین‌آمیز از او نیز می‌باشد! چراکه هیچ‌کس (حتی دارودسته‌ی احمدی‌نژاد هم) چنین ادعا نکرده و نمی‌تواند ادعا کند که «طبقه‌ی کارگر غالباً به‌احمدی‌نژاد رأی» داده است.

اما به‌راستی چرا امین چنین تصویر غریب و غیرممکنی را از زبان عباس فرد ترسیم می‌کند؟ آیا اگر چنین نتیجه بگیریم که وی با این تصویرپردازی‌های مظلوم‌نمایانه می‌کوشد تا سمپاتی عاطفی خواننده‌ی احتمالی را جلب کند، به‌اشتباه نتیجه گرفته‌ایم؟

**ب)** اگر بپذیریم که «اعتصاب عمومی تا وقتی به‌کسب قدرت ختم نشود ثمری نخواهد داشت»؛ پس، می‌توان چنین نتیجه گرفت که قصد امین قضایی از فراخوان به‌اعتصاب عمومی «کسب قدرت» است. با توجه به‌این‌که ستون فقرات یک اعتصاب عمومی کارگران و زحمت‌کشان هستند، حال سؤال این است که اگر کارگران و زحمت‌کشان به‌اعتصاب عمومی برخاستند و قدرت موجود را به‌زیر کشیدند، جای این قدرت به‌زیر کشیده شده را کدام نیرویی می‌گیرد؟ کارگران که فاقد تشکل سراسری و مدیریت متمرکز هستند، روستاییان و ساکنین شهرستان‌ها هم که وجوداً با «کسب قدرت» ناهم‌سازند؛ پس تنها نیرویی که می‌تواند به‌پشتوانه‌ی بخش‌های میانی و متوسط کلان‌شهرها قدرت را کسب کند، جبهه‌ی مشترک اصطلاح‌طلبان به‌سرکردگی دارودسته‌ی موسوی است. بنابراین، امین قضایی - عملاً - به‌کارگران و زحمت‌کشان فراخوان می‌دهد که هم‌چنان که در محیط تولید و خدمات مثل اسب به‌دنبال کارفرما می‌دوند، در عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی و طبقاتی هم در نقش قاطر آن بخشی از بورژوازی ظاهر شوند که به‌زعم او لیبرال تشریف دارند!

تازه این همه‌ی ماجرا نیست؛ چراکه «بی‌شک نبرد ادامه دارد» و امین قضایی «اعتصاب عمومی را به‌عنوان راهکاری برای تداوم مبارزه» مطرح کرده و این عمل را «با تداوم حضور در محلات و خیابان‌ها موثر» می‌داند. بنابراین، کارگران و زحمت‌کشان می‌بایست به‌خیابان بیایند و به‌قیام برخیزند تا در خلأ تشکلهای کارگری و سوسیالیستی، یکی از بلوک‌بندی‌های بورژوازی را به‌قدرت برسانند و در عین حال مواظب باشند که به «سرباز بورژوازی لیبرال» تبدیل نشوند و «اختیار عمل» را هم به‌خودشان منتقل نکنند!! حال پیدا کنیم پرتغال فروشی را که قورباغه‌ی رنگ کرده را به‌جای قناری به‌کارگران می‌فروشد!!

از طنز و مطایبه که بگذریم، جوهره‌ی همه‌ی صغری و کبری‌هایی که امین به‌هم می‌بافد، در یک کلام بورژوایی و ارتجاعی است؛ و نتیجه‌ی نظری و عملی آن اغوای کارگران به‌تبدیل شدن به‌گوشت دم توپ برای به‌قدرت رسیدن یکی از بلوک‌بندهای بورژوازی سرپا ارتجاعی در ایران است.

**۹-** امین قضایی چنین ادعا می‌کند که نوشته‌ی عباس فرد «سطحی» است؛ وی «در بین کلمات» می‌ماند؛ و به‌جای برخورد نقادانه به «ایرادات ملانقطی» روی می‌آورد.

**الف)** استفاده‌ی ترمینولوژیک از واژگان را به «ایرادات ملانقطی» تقلیل دادن روشی عامیانه‌گرایانه، توجیهی-تفسیری و سفسطه‌گرانه است که از پس آن به‌هیچ حقیقتی نمی‌توان دست یافت. اگر جامعه یک واقعیت مادی، قابل شناخت و نتیجتاً قانون‌مند و تغییرپذیر است؛ و اگر قرار است که این تغییر توسط آن گروه‌های هم‌راستا و مرتبط انسانی‌ای صورت بگیرد که امکان این تغییر را دارند و خواهان آن هم هستند؛ پس، چاره‌ای جز این نیست که رابطه‌ی شیء (یا برابرایستا)، واژه و مفهوم را فراتر از دریافت‌ها و تأویل‌های شخصی، بر مبنای حدود ذاتی-ماهوی اشیاء و رویدادهایی بیان کنیم که موضوع کار و تحقیق و تغییر قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، با تعینی هم‌راستا از روابط درونی-بیرونی یک شیء یا نسبت این امکان به‌وجود می‌آید که گروه‌های هم‌راستا و مرتبط انسانی بنا به‌پایگاه و خاستگاه اجتماعی-طبقاتی‌شان شیء یا نسبت معینی را به‌عنوان موضوع کار و تغییر انتخاب کنند، هم‌راستا ببینند، هم‌سو عمل کنند، و به‌نتایج قابل پیش‌بینی دست یابند.

بر فرض که تلاش عباس فرد برای تبیین ترمینولوژیک واژه-مفهوم‌ها ناموفق یا غلط بوده باشد؛ اما کلیت این تلاش را با عنوان «ایرادات ملانقطی» به‌کناری افکندن، نه تنها شیوه‌ای به‌دور از تبادلات سوسیالیستی و انقلابی است، بلکه با سازوکارهای آکادمیک و حتی لیبرالیسم کلاسیک هم ناسازگار است.

واقعاً با شیوه‌ی شگفت‌انگیز و متناقضی روبرو هستیم! ده‌هزارها نفر (و از جمله افرادی مانند امین قضایی) با هزارویک مصیبت به‌دانشگاه می‌روند تا به‌واسطه‌ی فراگرفتن پیوستاری از مفاهیم ترمینولوژیک، نهایتاً بتوانند به‌واسطه‌ی جستجو و تحقیق، ژرفا و گستره و تعداد این مفاهیم را افزایش دهند تا اگر با سود سرمایه متناقض نباشد، این امکان ناچیز فراهم شود که با نوشتن رساله‌های چندصد صفحه‌ای حوزه‌ی فعلیت و فعالیت انسانی را نیز گسترش بدهند؛ اما همین آدم‌ها وقتی به‌مسائل اجتماعی و طبقاتی می‌رسند و پای وجود و منافع کارگران و زحمت‌کشان به‌میان می‌آید، اغلب تأویل‌گرا می‌شوند و تلاش‌های غیرآکادمیک (اما علمی) را با ورچسب مطول‌نویسی و «ایرادات ملانقطی» به‌دیوار می‌کوبند و طرفدار ساده‌گویی و ساده‌سازی و مفاهیم عامه‌پسند می‌شوند! چطور فیزیک، مکانیک، ستاره‌شناسی و غیره همه- تخصصی و ترمینولوژیک و طولانی‌اند؛ اما «دانش مبارزه‌ی طبقاتی» و مسائل مربوط به‌جنش کارگری تأویل‌گرا، غیرتخصصی، من‌درآوردی و الزاماً کوتاه؟

**ب)** از امین قضایی که بگذریم، حقیقت این است که بدون پیوستاری از آموزه‌های ترمینولوژیک، تلاش در راستای تولید این آموزه‌ها و هم‌چنین شبکه‌ای از روابط و مناسبات کارگری و پراتیک، مارکسیسم از هستی انقلابی، اندیشمندانه و تاریخی-طبقاتی-کارگری‌اش تهی می‌شود و آن‌چه از آن باقی می‌ماند چیزی جز تفاله‌ی ژورنالیستی و حقیری نیست که علی‌رغم گفتگو از تغییر و تحول ویا احیاناً مبارزه‌ی طبقاتی، اما اساس را ناگزیر- بریقا یا دیرپایی روابط و مناسبات موجود می‌گذارد؛ و در میان همین خرده‌بورژواهای معترض و نهایتاً چندصد هزار نفری به‌دنبال فردایی می‌گردد که هم‌اینک به‌طور کم‌رنگ‌تری موجودیت دارد. این ژورنالیزم فریبنده را باید دور ریخت.

همین ژورنالیزم سطحی، موجودیت‌گرا و کمیت‌باور است که با تخطئه‌ی پیوستاری از تعریف‌ها و تبیین‌های ترمینولوژیک و مستدل، تفاوت بین «مناسبات» اجتماعی یا تولیدی را با «رابطه‌ی تولید» مخدوش می‌کند تا مناسبات سنی-جنسی را به‌مقابل با وجه کیفیتاً و از ریشه متفاوت روابط تولیدی-اجتماعی بنشانند؛ مطالبات دموکراتیک را بین طبقات و اقشار متفاوت و متنافر و متخاصم به‌اشتراک می‌گذارد تا از بازوی کارگران در عرصه‌ی تحولات سیاسی استفاده نماید؛ و بقایای استبداد پیش‌سرمایه‌داری را به‌استبداد مذهبی تقلیل می‌دهد تا استبداد ذاتی سرمایه را (به‌مثابه‌ی برپا نگه‌دارنده‌ی هرگونه‌ی متصورى از بروز استبداد در جامعه‌ی سرمایه‌داری) ماست‌مالی کند؛ و سرانجام برای آن گروه‌بندی‌هایی از جامعه اشک می‌ریزد و زاری می‌کند که گرچه «تحمل ستم‌ها و اجحافات سیاسی و اجتماعی» را پشت سر داشته‌اند، اما با این همه‌ی ستم‌هایی که بر آن‌ها روا شده است، «در ساحل دریای فقر و فلاکت توده‌های کارگر و زحمت‌کش به‌ثروت‌های

بی‌کران و تجملات افسانه‌ای [هم] دست یافته‌اند!! ای کاش عین همین ستم‌ها به کارگران نیز وارد می‌شد؛ و همه‌ی کارگران و زحمت‌کشان هم موقعیت همین بورژواهای مظلوم و مادر مرده را داشتند!!!

اگر این شکل از ژورنالیسم سیاسی و منحنی [که اشک نویسنده و خواننده را هم درمی‌آورد!] از آسمان خدا نازل نشده باشد، پس باید در همان گروه‌هایی از جامعه ریشه داشته باشد که ضمن تحمل ستم‌ها و اجحافات سیاسی و اجتماعی، در ساحل دریای فقر و فلاکت توده‌های کارگر و زحمت‌کش به ثروت‌های بی‌کران و تجملات افسانه‌ای دست یافته‌اند.

پ) این نوشته را که تا اندازه‌ای هم طولانی شد، با تعریف دو مفهوم «استبداد» و «استبداد مضاعف» به پایان می‌رسانم تا منهای درستی یا نادرستی این تبیین‌ها، نمونه‌ی کوششی باشد در راستای تعریف ترمینولوژیک مفاهیم مربوط به دانش مبارزه‌ی طبقاتی [۱۲]. به‌هرروی، چنین به‌نظر می‌رسد که من دین خود را نسبت به نوشته‌ی امین قضایی انجام داده‌ام. از این‌رو، تنها در صورتی به این‌گونه نوشتن‌ها و بازنوشتن بازمی‌گردم که در رابطه با وی حرفی در راستای جنبش کارگری بشنوم.

پیشانی امین قضایی را به‌نشانه‌ی احترام - می‌بوسم.

## ۱) استبداد

از آن‌جا که هرگونه سلسله‌مراتب تثبیت‌شونده‌ی اجتماعی تنها می‌تواند براساس *استثمار انسان از انسان* شکل بگیرد و تثبیت شود؛ از این‌رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که چنین سلسله‌مراتبی [سلسله‌مراتب تثبیت‌شونده‌ی اجتماعی] ماهیتاً *استبدادی* است؛ چراکه «استبداد» چیزی جز «ساختار» برپانگهدارنده‌ی مناسباتی نیست که وجه ذاتی‌اش [یعنی: ربط بی‌واسطه‌ی نهادین آن] همان استثمار انسان از انسان است. اما از آن‌جا که *استثمار انسان از انسان* متناسب با ویژگی‌های تاریخی-اجتماعی خویش، به‌گونه‌ها و اشکال متفاوتی رخ می‌نماید؛ و هر شکل و گونه‌ای از آن، زمینه و پیوستار مخصوص به‌خود را دارد؛ از این‌رو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بروز و استقرار «استبداد» در جوامع مختلف، علی‌رغم اشتراک و هم‌گونگی ذاتی (نه یکسانی) آن‌ها، ماهیتاً [یعنی: عمدگی تضاد در یک مجموعه] متفاوت رخ می‌نماید. بنابراین، نیروهایی که با «استبداد» مبارزه می‌کنند، می‌بایست دقت کنند که به‌سوی شیوه‌هایی از اندیشه، تبادل و سازمان‌یابی کشیده نشوند که اشکال ناشناخته‌تر استبداد را جایگزین شکل خاص و شناخته شده‌ای از آن می‌کند. به‌هرصورت، نباید فراموش کرد که هرشکلی از استبداد در عمیق‌ترین وجه وجودی‌اش براساس مناسباتی که انسان مولد را به‌استثمار می‌کشد، بنا شده است. از این‌رو، نفی و رفع هر شکل و گونه‌ای از استبداد [در جامعه‌ی سرمایه‌داری]، مشروط به‌نفی و رفع استثمار انسان از انسان است.

## ۲) استبداد مضاعف

گرچه «ذات» مناسبات سرمایه‌دارانه در همه‌ی کشورهای جهان (علی‌رغم بعضی جلوه‌های «دموکراتیک» آن در تعادل و توازن بخشیدن به‌شکل مالکیت و منازعات اقشار صاحب سرمایه) در مقابله با فروشندگان نیروی کار همواره استبدادی - یعنی مبتنی بر استثمار کار توسط سرمایه - بوده است؛ با این وجود، حاکمیت و «دولت» جمهوری اسلامی در ایران به‌گونه‌ای است که می‌توان تحت عنوان «استبداد مضاعف» از آن نام برد. چراکه حاکمیت کنونی در ایران (همانند سلف سرنگون شده‌ی شاهنشاهی‌اش) علاوه بر این که برساختار استبدادی «سرمایه» استوار است؛ بقایای مناسبات پیشاسرمایه‌دارانه‌ی دولت بوروکراتیک و کهن «ایرانی» را نیز به‌میراث دارد که به‌واسطه‌ی مالکیت نفت و دیگر کانی‌ها، حاوی بعضی گرایش‌های فراطبقاتی نیز می‌باشد. بنابراین، در امر مبارزه با استبداد اسلامی و حاکم بر ایران نباید «استبداد ذاتی سرمایه» را به‌فراموشی سپرد؛ چراکه بقای استبداد اسلامی مشروط به‌تداوم استبداد سرمایه - یعنی استثمار کار توسط سرمایه - می‌باشد. از این‌رو، رادیکال‌ترین شکل مبارزه برعلیه استبداد، تدارک سازمان‌یابی طبقاتی و سوسیالیستی فروشندگان نیروی کار است، که در برآمدهای عمومی‌اش تبارزی شورگرایانه دارد و با هرگونه سلسله‌مراتب و استبداد می‌ستیزد.

عباس فرد - ۷ لاهه - ۲۱ آگوست ۲۰۰۹

## پانویس‌ها:

[۱] «مطول»، در مقام اسم مفعول، از مصدر عربی تطویل، به‌معنی «طول داده شده» است؛ و در رابطه با نوشته و متن کنایه‌ای از کم‌معنایی در مقایسه با حجم یک نوشته‌ی است. ضمناً لازم به‌تذکر است که همه‌ی تأکیدها از من است.

[۲] منظور آن بخشی از مقاله است که پس از ستاره [\*\*\*\*\*]، با این پاراگراف شروع می‌شود: "برفرض که تحلیل و برآورد امین از «رأی سلیبی به‌فایشیم»، «طغیانی خودانگیخته»، «سازشکاری‌های قریب‌الوقوع جریان اصلاح‌طلب» و این که «هیچ کس رهبری آنرا [یعنی: این طغیان خودانگیخته را] برعهده ندارد» درست باشد؛ و «بهترین راه‌حل برای کانالیزه کردن این حرکت خودانگیخته و تبدیل آن به یک جنبش سازمان‌یافته توده‌ای... در اعتصاب عمومی» است. در این‌صورت نکته‌ای که باید پاسخ نسبتاً روشنی برای آن داشت، این است که «کانالیزه کردن» در کدام راستا، با کدام هژمونی اجتماعی یا طبقاتی و با رهبری کدام تشکل‌ها، سازمان‌ها یا نهادهایی؟".

[۳] به نقل از کامنتی که امین قضایی در وبلاگ «گورو»، زیر مقاله‌ی «درباره‌ی ماهیت جنبش/در پاسخ به عباس فرد» گذاشته و پاسخ فردی را می‌دهد که خود را با اسم «کارگر انقلابی»؟! معرفی می‌کند. مشخصات این کامنت بدین قرار است: کامنت شماره ۱۲، دوشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۸ ساعت: ۱:۴۳.

[۴] این مطالبات در سایت «اتحادیه آزاد کارگران ایران» مندرج است:

<http://www.ettehadeh.com/?page=news&nid=۱۱۲۸>

[۵] «برانگیختن مردم، بی‌آن‌که هیچ دلیل استوار و سنجیده‌ای برای فعالیت‌هایشان به‌آن‌ها داده شده باشد، فقط به‌معنی فریفتن آن‌هاست... فراخوان کارگران بدون داشتن نظرانی منسجم و علمی ویا آموزه‌هایی سازنده... معادل بازی ناجوانمردانه و موعظه‌ای است که از یک سو پیامبری هوشمند و از دیگر سو یابوهایی به‌تازگی را مفروض قرار می‌دهد» [مارکس].

[۶] در این رابطه به‌خبرگزاری ایلنا، از جانب‌داران موج‌سبز مراجعه شود: <http://ilna.ir/newstext.aspx?ID=۶۹۹۵۹>

[۷] آقای داریوش سجادی در قسمت سوم از مقاله‌ی چهار قسمتی «تغار شکسته‌ی تهران» می‌نویسد:

«... دوم پذیرش این واقعیت تلخ و اجتناب ناپذیر که قاعده دمکراسی مبتنی بر عوام فریبی است و هر نامزدی که از توان بیشتر و بالاتری در فریفتن عوام برخوردار باشد، کامروا تر در مبارزات دمکراتیک است.

«این واقعیت ربطی به دمکراسی ایرانی ندارد و در جمیع دمکراسی‌های جهان موضوعیت و طریقت داشته و دارد.

«تلخ یا شیرین احمدی نژاد نشان داده از آن درجه از هوش برخوردار است که منبع قدرتمند دمکراسی را شناسائی و بر روی آن خیمه زده. این منبع چیزی نیست جز توده‌های عوام و فقیری که در عین اکثریت عددی، قبل از آنکه توان فهم زوایای پنهان و تخصصی عالم سیاست را داشته باشند، در مقابل خود مردی را می‌بینند که بیانش هر چند مطمئن و فرهیخته نیست اما عوام فهم است. احمدی نژاد با همین گویش عوامانه و منش محروم نوازانه و فقیرسالارانه توانسته از توده‌های محروم دلربائی کند».

- لینک مقاله‌ی ۴ قسمتی «تغار شکسته‌ی تهران» از این قرار است:

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar.htm>

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar۲.htm>

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar۳.htm>

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar۴.htm>

[۸] این چند جمله را باهم نگاه کنیم تا بیش‌تر با افکاری آشنا شویم که در پوشش مارکسیسم و حمایت از زندانیان سیاسی سبزتر از موج سبز- آسمان خدا را به‌ریسمان موسوی و کربوبی و رفسنجانی می‌دوزند تا با خلق جهانی وارونه و ایجاد اوها م جادوبی، کارگزاری موج سبز و خیزش ارتجاعی جاری را به‌عهده بگیرد و به‌طور فریب آمیز به‌کارگران بگوید که این خیزش ماهیتاً ارتجاعی، از اساس و ریشه جنبش شما بوده است:

«آنچه که امروز شاهد آن هستیم از یک روند مبارزاتی که با حرکت سندیکای کارگران شرکت واحد، سرکوب شدید آن و دستگیری تعدادی از اعضاء این سندیکا شروع شد و سپس با اعتصابات کارگران در لاستیک‌سازیهایی البرز و کیان، خودروسازی و هفت تپه که همه نوید تداوم و اعتلاء مبارزاتی را نشان میدادند ادامه پیدا کرد.

«در ادامه حرکت‌های پراکنده کارگران در واحدهای تولیدی و صنعتی برای مطالبات اقتصادی و سیاسی، اعتصاب و حرکت سراسری معلمان باز هم مژده اعتلاء مبارزات را به ما میداد. در کنار آن و همزمان جنبش زنان و حرکت‌های اعتراضی مداوم آنها که "برابری طلبی" را در مقابل قوانین ارتجاعی و تبعیض آمیز اسلامی قرار میداد باز هم نشانه‌های امید بخش روند رو به اعتلاء مبارزات را مشخص میکرد. «حرکتها و اعتراضات دائمی دانشجویان این نسل همیشه بیدار در سراسر کشور و حرکت اخیر آنها در ۱۳ آذر سال ۸۶ همه حاکی از استمرار مبارزه طبقاتی و آزادیخواهانه است که ما امروز شاهد بر آمد آن هستیم»!!!

[۹] برگرفته از یادداشت امین قضایی، به‌نام «دیالکتیسین‌ها بر علیه پست مدرن‌ها»، مندرج در وبلاگ گورو.

[۱۰] به نقل از کامنت امین قضایی در بلاگ گورو، زیر مقاله‌ای که به‌عباس فرد پاسخ می‌دهد؛ ۱۲ مرداد، ساعت ۴۳/۱ دقیقه.

[۱۱] چنین به‌نظر می‌رسد که دنیای سیاست و مبارزه‌ی طبقاتی شگفتی‌های ویژه‌ای هم دارد. همین چندی پیش بود که عنادآمیزترین و زشت‌ترین برخوردهای فوق پلیسی از سوی دارودسته‌ی آذین-مقدم با دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب، تقریباً به‌مطلقاً اپوزیسیون خارج از کشور را به‌واکنش تقیح‌کننده واداشت و این جماعت را به‌کنج سکوت و سرافکنندگی خویش کشاند؛ اما امروز که پاپوش‌دوزان جنبش کارگری و دانشجویی - پس از شدت‌یابی نزاع جناح‌بندی‌های سرمایه‌- از لانه‌ی سکوت خود بیرون خزیده‌اند، همین امین قضایی که یکی از فعالین دانشجویان آزادی‌خواه و برابری‌طلب بود، در کنار همان‌هایی قرار گرفته است که او را ماجراجو و بریده می‌نامیدند. این



شگفتی را چگونه باید توضیح داد؟ شاید راز آن در هم‌سویی برآوردها، تحلیل‌ها و خصوصاً روابط و مناسباتی باشد که افراد را به‌واژه‌های مارکسی می‌چسباند تا وضعیت موجود و ملموس کنونی را در بی‌خردی انقلابی خویش، با جلوه‌ای خردمندانه و به‌اصطلاح معقول توجیه و تفسیر کنند؟!

وارونه‌گویی‌ها و وارونه‌کاری‌های متدولوژیک امین قضایی را با یکی از ساده‌لوحانه‌ترین وارونه‌گویی‌ها مقایسه کنیم تا صندوقچه‌ای که شگفتی می‌نماید، گشوده گردد:

۱- «... اما یادآوری این نکته مهم است که شکل اعتصاب، بویژه اعتصاب عمومی، بخودی خود ایجاد تشکل‌های کارگری را در واحدهای صنعتی در یک سطح سراسری را در دستور می‌گذارد، و روشن است که نفس تشکل‌یابی کارگران، مستقل از اینکه تا چه حد این تشکل‌ها فوراً در راستای سیاست‌های سوسیالیستی باشند، جنبش توده‌ای جاری را ده‌ها گام به‌جلو سوق می‌دهد» [بیانیه اتحاد سوسیالیستی کارگری، تیر ۱۳۸۸].

۲- وضعیت استثنایی‌ای در ایران -بین دولت جمهوری اسلامی و طبقه‌ی سرمایه‌دار- وجود دارد که بعضی‌ها آن را بناپارتیزم می‌نامند و ۳۰ سال هم طول کشیده است؛

۳- در توصیف همین وضعیت استثنایی: در ایران صاحبان سرمایه‌ای وجود دارند که پس از ۳۰ سال مالکیتِ بر سرمایه هنوز بورژوا نشده‌اند [نقل به‌معنی، از گفتار آقای ایرج آذرین، سایت آزادی بیان]!!

[۱۲] این دو تعریف به‌نقل از مقاله‌ای با نام «تبیین ترمینولوژیک چند مفهوم در رابطه با استبداد»، از گاهنامه‌ی شماره ۲۱ کمون (خرداد ۱۳۸۰)، نوشته‌ی همین نگارنده آورده می‌شود. لازم به‌توضیح است که همکاری من با گاهنامه‌ی کمون از شماره‌ی ۱۱ شروع و با انتشار شماره ۲۲ خاتمه یافت؛ و به‌غیر از مسئولیت ویرایش-بازنویسی اکثر مقالات رسیده و هم‌چنین صفحه‌بندی ۱۲ شماره از آن (البته با کمک شخصی به‌نام ا. ا.)، مقالات متعددی هم در این ۱۲ شماره می‌نوشتیم که بعضاً با نام مستعار ناصر آذریو و بیش‌تر بدون نام نویسنده منتشر می‌شدند. به‌هرروی، اگر فرصتی پیدا کنم بخشی از این مقالات را (گرچه با تغییراتی لازم) دوباره منتشر خواهم کرد.